

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مؤسسہ فرہنگی فقہ الثقلین

پاسخ به مسائل شرعی

دفتر حضرت آیت الله العظمی صانعی مدظله العالی

قم - تلفن: ۳۷۷۴۴۷۶۷ / ۳۷۷۴۴۰۱۰ / ۳۷۷۴۴۰۰۹ (۰۲۵)

۳۷۸۳۱۶۶۰ / ۳۷۸۳۱۶۶۱ / ۳۷۸۳۱۶۶۲

نمبر: ۳۷۷۳۵۰۸۰ (۰۲۵)

نشانی: قم، بلوار شهید محمّد منتظری، کوچه هشتم، پلاک ۴

دفاتر تهران

- کارگر جنوبی: تلفن: ۴ - ۶۶۵۶۴۰۰۰ (۰۲۱) / ۶۶۴۰۹۲۷۸ (۰۲۱) / ۶۶۴۰۹۲۷۸ (۰۲۱)

- پاسداران: تلفن: ۲۲۸۸۵۳۰۰ / ۲۲۸۸۴۶۰۰ / ۲۲۸۷۹۱۹۳ / ۲۲۸۷۹۱۸۸

- شهرک غرب: تلفن: ۸۸۵۸۳۴۱۵ / ۸۸۵۸۳۴۲۵ / ۸۸۵۸۲۶۹۷ / ۸۸۵۸۰۸۲۱

دفتر مشهد: تلفن: ۳۲۲۵۱۱۵۳ / ۳۲۲۲۲۷۷۷ / ۳۲۲۱۰۰۰۲ / ۳۲۲۱۰۰۰۲ (نمبر: ۳۲۲۳۰۳۲۴) (۰۵۱)

دفتر اصفهان: تلفن: ۲ - ۳۴۴۹۷۶۶۰ / ۳۴۴۹۳۳۹۱ (نمبر: ۳۴۴۹۳۳۹۱) (۰۳۱)

دفتر اصفهان (۲): تلفن: ۳۶۲۷۱۰۹۳ / ۳۶۲۸۱۹۱۷ (نمبر: ۳۶۲۸۱۹۱۷) (۰۳۱)

دفتر اصفهان (۳): تلفن: ۴۲۶۲۱۱۷۳ / ۴۲۶۱۶۵۵۱ (نمبر: ۴۲۶۱۶۵۵۱) (۰۳۱)

دفتر شیراز: تلفن: ۳۳۳۴۰۶۲۰ / ۳۳۳۴۰۶۱۰ / ۳۳۳۴۰۶۱۱ / ۳۳۳۴۳۱۹۰ (نمبر: ۳۳۳۴۳۱۹۰) (۰۷۱)

دفتر اراک: تلفن: ۳۲۲۲۲۷۶۴۰ / ۳۲۲۲۲۱۲۹ / ۳۲۲۲۳۰۴۲۵ (نمبر: ۳۲۲۲۳۰۴۲۵) (۰۸۶)

دفتر تبریز: تلفن: ۳۵۲۶۴۶۲۶ / ۳۵۲۲۲۰۲۳ / ۳۵۲۵۲۷۷۴ (نمبر: ۳۵۲۵۲۷۷۴) (۰۴۱)

دفتر گرگان: تلفن: ۳۲۲۳۳۲۷۰ / ۳۲۲۳۳۲۷۰ (نمبر: ۳۲۲۳۳۲۷۰) (۰۱۷)

پاسخگویی به مسائل حج: تلفن: ۲ - ۳۷۸۳۱۶۶۰ (۰۲۵) همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۰۰۰۷

آدرس اینترنت: www.saanei.org

پاسخ به استفتائات: [Istifta @ saanei.org](mailto:Istifta@saanei.org)

تماس با دفتر معظم له: [Saanei @ saanei.org](mailto:Saanei@saanei.org)

تهیه کتاب: [Info @ saanei.org](mailto:Info@saanei.org)

سرویس پیام کوتاه: ۳۰۰۰۷۹۶۰

فقه و زندگی

۱۶

حرمت غیبت انسان

برگرفته از نظریات مرجع عالیقدر

حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی)

۱۳۹۸

سرشناسه	صانعی، یوسف، ۱۳۱۶ - Saanei, Yusuf
عنوان و نام پدیدآور	حرمیت غیبت انسان: برگرفته از نظریات مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی صانعی مدظله العالی / گردآورنده موسسه فرهنگی فقه الثقلین.
مشخصات نشر	قم: فقه الثقلین، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	۱۲۰ ص.
شابک	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۲۸۰ - ۷۳ - ۹
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	غیبت (اخلاق اسلامی) * Backbiting (Islamic ethice)
موضوع	غیبت (اخلاق اسلامی) - احادیث * Backbiting (Islamic ethice) - Hadits
شناسه افزوده	: موسسه فرهنگی فقه الثقلین
رده بندی کنگره	BP ۲۵۱/۳
رده بندی دیویی	۲۹۷/۶۳۴
شماره کتابشناسی ملی	۶۰۲۸۶۷۰



انتشارات فقه الثقلین

حرمیت غیبت انسان

از منظر فقیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام
حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی)

ناشر: انتشارات فقه الثقلین

گردآورنده: مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین

لینتوگرافی: نویس ■ چاپ: زمزم

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۹۸

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه ■ بها: ۸۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹ - ۷۳ - ۵۲۸۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است

دفتر مدیریت: قم، خیابان شهدا (صفائیه)، کوچه ۳۷، کوچه پنجم

(ناصر)، پلاک ۱۶۲

کدپستی: ۴۷۶۶۴ - ۳۷۱۳۷ / صندوق پستی: ۹۶۷ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۸ - ۳۷۸۳۵۱۰۱ (۰۲۵) / نامبر: ۳۷۸۳۵۱۰۹ (۰۲۵)

دفتر نشر و پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه اول، واحد ۱۳۴

کدپستی: ۹۹۹۶۵ - ۳۷۱۵۶ / صندوق پستی: ۵۵۷ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۳۷۸۳۵۰۹۰ (۰۲۵) / نامبر: ۳۷۸۳۵۰۹۱ (۰۲۵)

وب سایت: www.feqh.ir / پست الکترونیکی: info@feqh.ir

فهرست مطالب

- پیشگفتار ۷
- آیا در حرمت غیبت، اسلام و ایمان شرط است؟ ۱۵
- اقوال در مسأله: ۱۵
- دلایل عدم جواز غیبت همه انسان‌ها ۲۰
- اول: عموم آیه شریفه «غیبت» ۲۰
- دوم: عموم روایات «غیبت» ۲۲
- نسبت روایات خاص بر روایات عام در حرمت غیبت .. ۳۲
- سوم: عموم روایات حُسن معاشرت و اخلاق ۳۸
- کلام مقدس اردبیلی در حرمت غیبت مسلم ۴۱
- بررسی ادله جواز غیبت غیر مؤمنین ۴۶
- الف) روایات دلالت کننده بر کفر مخالفین ۴۷
- نقد روایات کفر مخالفین ۵۰
- ب) روایات ناصبی بودن مخالفین ۵۵
- نقد دلایل ناصبی بودن مخالفین ۵۹
- ج) خطاب در صدر آیه شریفه «غیبت» ۶۲
- د) ذیل آیه شریفه «غیبت» ۶۴
- هـ) اهل بدعت بودن مخالفین ۶۶
- نقد دلیل اهل بدعت بودن مخالفین ۶۹
- و) متجاهر به فسق بودن مخالفین ۷۵

- ۷۶..... (ز) سیره متشرّعه بر غیبت مخالفین
- ۷۷..... اصل عملی در مسأله
- ۷۸..... غیبت غیر مسلمین
- ۷۹..... معنای «کفر» و «کافر»
- ۸۰..... واژه «کفر» و «کافر» در لغت
- ۸۳..... واژه «کفر» و «کافر» در قرآن
- ۸۸..... واژه «کفر» و «کافر» در روایات
- ۹۲..... کلام حدیقه الأصول درباره قصور و تقصیر کفار
- ۹۴..... کلام امام خمینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ درباره قصور و تقصیر کفار
- کلام شهید مطهری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پیرامون قاصرین و مقصّرین
- ۹۸..... غیر مسلمان
- ۱۰۱..... کرامت ذاتی انسان‌ها
- ۱۰۳..... تعامل با غیر مسلمانان از منظر روایات
- نمونه‌های عملی رفتار معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با مخالفین و غیر مسلمانان
- ۱۰۷.....
- ۱۱۶..... نتیجه‌گیری
- ۱۱۷..... منابع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ
الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ
أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از
گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است؛
و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ‌یک
از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما
دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟!
(به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای
الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»
غیبت از معدود گناهایی است که در علم فقه از آن
بحث شده است. فقها بیشتر آن را در مکاسب محرمه

و به عنوان یکی از کارهایی که کسب درآمد با آن - به خاطر حرمت خودش - حرام است، مطرح کرده‌اند.

هر چند در نگاه اول، کسب درآمد با غیبت امری متداول و متعارف نمی‌نماید ولی چون برخی گناهان دیگر مانند کذب، سب، هجاء مؤمن و... در آنجا طرح شده - که شائبه عدم درآمد با آنها بی‌مورد نیست - این مسأله نیز مطرح شده است و این نشان از اهمیت این موضوع و اهتمام فقها به آن است. به همین جهت کمتر کتاب فقهی کاملی را می‌توان یافت که به این موضوع پرداخته باشد و به سادگی و بدون بررسی جوانب مختلف آن از کنار آن گذشته باشد.

علاوه بر آن، کسب درآمد با این گناهان و امثال آن خصوصاً غیبت، امروزه امری دور از ذهن نمی‌نماید. در این روزگار افراد و یا گروه‌هایی برای تخریب و سپس تصاحب مقام و منزلت افراد و گروه‌های دیگر، خود به این امور دست می‌یازند و یا عده‌ای دیگر را برای رسیدن به اهداف خود اجیر می‌نمایند.

در کتاب‌های اخلاقی به طور ویژه به غیبت نگریسته شده و می‌شود، و می‌توان دلیل آن را شایع بودن و نیز اهتمام ویژه شارع مقدس به آن دانست. همه اقشار جامعه، مرد و زن، پیر و جوان، عالم و عامی و... به این درد مبتلا هستند و کمتر زمان و مکانی را می‌توان یافت که از این موضوع عاری و خالی باشد، شاید به همین جهت است که علمای اخلاق، غیبت را یکی از اعظم مهلکات و اشدّ معاصی معرفی کرده‌اند که بر این معنا آیات قرآن کریم و روایات حضرات معصومین (سلام الله علیهم أجمعین) دلالت دارد. و از نظر روانشناسی و جامعه‌شناسی باعث برهم خوردن آرامش جامعه به جهت ایجاد سوء ظن افراد جامعه نسبت به یکدیگر از یک سو و از سوی دیگر برهم خوردن آرامش خود شخص غیبت کننده از ترس غیبت شدن می‌گردد و می‌توان گفت یکی از وجوه تفسیر: «الغیبة اشدّ من الزنا»، همین تفسیر باشد.

چرا که آرامش فردی و اجتماعی، یکی از امور

بسیار مهم در راه رسیدن به کمال و سعادت فرد و اجتماع به شمار می‌آید و طبیعتاً برهم زدن آرامش فرد و اجتماع یکی از موانع بزرگ سعادت و کمال انسان در دنیا و آخرت خواهد بود.

کتاب حاضر کتابی است فقهی و دیدگاه حضرت آیت الله العظمی صانعی رحمته الله در این باره در آن ارائه می‌شود که برخاسته از نگاهی نو به ادله فقهی در چارچوب فقه جواهری اما پویا و منطبق با همه شرایط دخیل در اجتهاد است. طبیعی است نگاه نو و دیگرگونه، منظری جدید و متفاوت از آنچه تا به حال دیده می‌شده، خواهد گشود. این تفاوت و تغایر، حاصل نگاه عمیق و ژرف و کنار گذاشتن بعضی از تعصبات و ذهنیات قبلی به ادله فقه؛ یعنی کتاب و سنت و عقل و رعایت اصول اجتهاد پویا و بدون خروج از چارچوب فقه و اجتهاد جواهری است.

به عنوان نمونه شما در این کتاب خواهید خواند: نگاه سنتی فقیهان رحمته الله در این مسأله حاکی از اختصاص حرمت غیبت به شیعیان اثنی عشری است.

به این معنا که غیبتِ پیروان سایر مذاهب از مسلمانان و سایر ادیان جایز است. به جز اندکی، تقریباً همه فقیهان این رأی را پذیرفته‌اند؛ از جمله: مرحوم محقق بحرانی، صاحب جواهر، محقق خوئی، امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و

و بر این مدعا از کتاب، سنت و اجماع دلیل‌هایی اقامه نموده‌اند.

در این میان مرحوم محقق اردبیلی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ در مجمع الفائدة والبرهان بعد از فراغت از جواز غیبت کفار، غیبت مسلمانان به طور مطلق را نپذیرفته و می‌گوید: همان‌طور که جان و مال آنها محترم است، همچنین عرض و آبروی آنها نیز محترم است.^۱

اما نگاه دیگر باره و دقیق و موشکافانه به منابع فقه (کتاب و سنت) و تکیه بر آرای سلف صالح در جای جای کتب فقهی، ما را به این مطلب رهنمون می‌سازد که غیبت همه انسان‌ها - خارج از هر گونه عقیده و مذهبی حتی کفار - خالی از حرمت نبوده و

۱. بنگرید به: مجمع الفائدة والبرهان ۸ : ۷۸.

همه انسان‌ها مادامی که از روی عناد، لجاجت و تقصیر به مخالفت عقیده و توهین به مقدّسات و باورهای مسلمانان و موحدان نپردازند، آبروی آنها نیز مورد احترام است.

این معنا مطابق با کرامت ذاتی انسان‌هاست که مورد عنایت قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۱

«و محققاً ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنها را (بر مرکب) در بر و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت کامل بخشیدیم».

و حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: «الْأَنَاسُ

كَأَسْنَانِ الْمَشْطِ سَوَاءٌ»^۲

«مردم مانند دانه‌های شانه برابرند».

ما در این کتاب در صدد آن هستیم که بگوییم از

۱. سوره اِسْرَاء، آیه ۷۰.

۲. من لایحضره الفقیه ۴: ۳۷۹.

آیات و روایات نمی توان دلالتی بر برتری، و فضیلتی در عقیده و مذهب بر برخورداری از حقوق و احکام خاصی استفاده کرده و همان طور که نژاد، قومیت، ملیت، رنگ، قدرت و ثروت مایه برتری و امتیاز در حقوق و احکام نمی شود؛ پایبندی به عقیده، مذهب، گرایش های فکری و سیاسی نیز موجب تفاوت احکام و امتیاز در حقوق نخواهد شد؛ بلکه نفس انسانیت و ذات انسان ها محترم است و مشمول آیه شریفه می باشد.

و کما این که سبّ، هجاء و غیبت مسلمانان و شیعیان حرام است، سبّ، هجاء و غیبت سایر انسان ها با هر عقیده و گرایش فکری دیگر نیز حرام است و تنها تقصیر، عناد، دشمنی، توهین و لجاجت است که موجب جواز آن خواهد شد.

والحمد لله ربّ العالمین

آیا در حرمت غیبت، اسلام و ایمان شرط است؟

به این معنا که حرمت غیبت، به مؤمنین؛ یعنی شیعیان دوازده امامی اختصاص داشته باشد و سایر مسلمانان و همه کفار مشمول این حرمت نشده و غیبت آنان جایز باشد. یا این که حرمت غیبت مختص عموم مسلمانان بوده و غیبت کفار جایز است. در این مسأله سه احتمال بلکه سه قول وجود دارد:

اقوال در مسأله:

- ۱) حرمت غیبت هر انسانی که جان و مال و آبروی او محترم است؛ چه مؤمن، چه مسلمان غیر مؤمن و چه سایر ابنای بشر که مسلمان نباشند.
- ۲) حرمت غیبت فقط به مسلمانان اختصاص دارد. بنابراین غیبت غیرمسلمان جایز و غیبت

مخالفین از مسلمانان؛ یعنی مسلمانان غیر شیعه دوازده امامی نیز حرام است. قائل این قول مرحوم مقدس اردبیلی است.^۱

۳) حرمت غیبت فقط و فقط مختص مؤمنین بوده؛ پس غیبت مخالفین از مسلمانان و همه کفار جایز است. قول مشهور و معروف بین فقها همین قول است. مرحوم بحرانی (صاحب حدائق)^۲، صاحب جواهر^۳، شیخ انصاری^۴، محقق خویی^۵ و امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ از بزرگانی هستند که این قول را پذیرفته و بر آن استدلال کرده‌اند.

در این میان مرحوم محدث بحرانی دلیل جواز غیبت کفار را شرک و کفر آنها می‌داند و جواز غیبت مخالفین را نیز از همین باب دانسته و روایات و اخباری را به عنوان دلیل بر این مطلب می‌آورد.^۲

مرحوم صاحب جواهر^۳ هم می‌گوید: در جواز غیبت، مخالفین به دلیل کفرشان به مشرکین ملحق

۱. مجمع الفائدة والبرهان ۸: ۷۶.

۲. الحدائق الناضرة ۱۸: ۱۴۸.

می‌شوند. و در چند سطر بعد می‌فرماید: لا اقل از باب تجاهر به فسق، غیبت آنها جایز است؛ زیرا آنچه ایشان بر آن هستند از بزرگ‌ترین انواع فسق بلکه کفر است.^۱

مرحوم شیخ انصاری رحمته الله نیز ظاهر اخبار و روایات را اختصاص حرمت به مؤمنین می‌داند و ضرورت مذهب را نیز عدم احترام و عدم جریان احکام اسلام بر مخالفین می‌داند.^۲

اما امام خمینی رحمته الله جواز غیبت مخالفین را از باب کفر و شرک ندانسته، بلکه مجموع ادله باب را قاصر از حرمت غیبت غیر مؤمنین می‌داند و می‌فرماید: کسی که به روایات نظر افکند سزاوار نیست شک کند که این روایات از اثبات حرمت غیبت آنها قاصرند، بلکه سزاوار نیست شک کند در

۱. نک: جواهر الکلام ۲۲: ۶۳ - ۶۲.

۲. «ثم إن ظاهر الأخبار اختصاص حرمة الغيبة بالمؤمن، فيجوز اغتيا ب المخالف، كما يجوز لعنه. و توهم عموم الآية كبعض الروایات لمطلق المسلم، مدفوع بما علم بضرورة المذهب من عدم احترامهم و عدم جریان احکام الإسلام عليهم». (کتاب المكاسب ۱: ۳۱۹).

این که ظاهر از مجموع آنها، اختصاص حرمت غیبت به مؤمنین به ولایت ائمه معصومین علیهم السلام است. علاوه بر این، اگر اطلاق بعضی از این روایات را بپذیریم و از استحکام و اتقان بعضی روایاتی که حرمت غیبت را به مؤمنین محدود می‌کند، چشم‌پوشی کنیم، هیچ شک و شبهه‌ای در عدم احترام آنها نیست، بلکه این مسأله از ضروریات مذهب است، کما این که محققین قائل به این مطلب هستند.^۱

محقق خویی رحمته الله نیز دلیل جواز غیبت مخالفین را اهل بدعت بودن، کفر و متجاهر به فسق بودن ایشان می‌داند.^۲

علاوه بر آنچه گفته شد، در همه موارد فوق‌الذکر این نکته نیز آمده است که آنچه از آیات و روایات

۱. «والانصاف أن الناظر في الروایات لا ينبغي أن يرتاب في قصورها عن إثبات حرمة غيبتهم، بل لا ينبغي أن يرتاب في أن الظاهر من مجموعها اختصاصها بغيبية المؤمن الموالى لأئمة الحق عليهم السلام. مضافاً إلى أنه لو سلم إطلاق بعضها و غرض النظر عن تحكيم الروایات التي في مقام التحديد عليها، فلا شبهة في عدم احترامهم، بل هو من ضروری المذهب كما قال المحققون». (المكاسب المحرمة ۱: ۳۷۹).

۲. نک: مصباح الفقاهة ۱: ۵۰۵ - ۵۰۴.

باب استفاده می‌شود، حرمت برادر مؤمن است و هیچ
 اخوت و برادری بین شیعیان و مخالفین نیست، و اگر
 در اخبار و روایات^۱ مواردی به صورت مطلق آمده؛
 چه به لفظ «ناس» و چه به لفظ «مسلم» حمل بر
 «مؤمن» می‌شود.

همین بزرگواران به ادله فوق، ناصبی بودن و
 سیره متشرعه بر سب و لعن آنها بین عوام و علما و
 نیز دلالت صدر و ذیل آیه شریفه غیبت که خطاب در
 آن مؤمنین است و تشبیه به برادر مؤمن در آن آمده
 را اضافه کرده‌اند.

البته تک تک این ادله در مباحث آتی به دقت
 مورد نقد و بررسی و کنکاش قرار خواهد گرفت.
 اکنون ما ادله خود بر رأی مختار؛ یعنی عدم جواز
 غیبت هر انسانی را اقامه کرده و سپس به نقد و
 بررسی ادله دیگران پرداخته و قصور آنها از این
 مدعا را اثبات خواهیم کرد.

۱. رک: وسائل الشیعة ۱۲: ۲۷۹، کتاب الحج، أبواب أحكام العشرة،
 باب ۱۵۲، حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵.

دلایل عدم جواز غیبت همه انسان‌ها

اول: عموم آیه شریفه «غیبت»

﴿وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ

لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾؛^۱

و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید.

اگر گفته شود خطاب در آیه متوجه به مؤمنین است، پس شامل غیر آنها نمی‌شود، در جواب خواهیم گفت:

اولاً: در بسیاری از آیات قرآن که احکام مختلف در آنها بیان شده، خطاب آنها ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ به مؤمنین است، که شامل بسیاری از تکالیف و حقوق مدنی و اجتماعی است و قطعاً بین همه افراد؛ اعم کفار و مسلمین مشترک است.

ثانیاً: این گونه خطابات به منظور تحریض و

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲.

ترغیب مؤمنین و به جهت ضمانت اجرایی قوانین و احکام است. به عبارتی دیگر و ساده: این احکام و قوانین اگر چه برای عموم افراد جامعه؛ از مسلمان و غیرمسلمان و مؤمن است، ولی از مؤمنین توقع انجام و اجرای آن بیش از دیگران است؛ به طوری که انجام و اجرای آنها تعطیل و بر زمین نماند.

ثالثاً: عموم علت در ذیل آیه ﴿أَلَيْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً﴾، موجب تعمیم حکم حرمت به غیر مؤمنین از مخالفین و کفار می شود؛ زیرا منظور از برادر در این آیه شریفه همان برادر نسبی است که در آن برادر مؤمن و مخالف و کافر ندارد، یعنی: ای انسان! تو که از خوردن گوشت برادر مردهات کراهت داری، پس غیبت نکن.

رابعاً: بر فرض قبول اختصاص آیه به مؤمنین، الغای خصوصیت و مناسبت حکم و موضوع اقتضا می کند که حکم حرمت شامل غیر مؤمنین نیز بشود؛ زیرا بردن آبروی هر کسی با هر عقیده و خصوصیتی؛ آن هم پشت سرش و در غیاب او که نتواند از خود

دفاع کند، به حکم عقل قبیح و ظلم است و عقل در این مورد فرقی بین مؤمن و غیر او نمی گذارد.

دوم: عموم روایات «غیبت»

در بسیاری از روایاتی که بر حرمت غیبت وارد شده، هیچ اشاره‌ای به خصوصیات غیبت شونده نشده بلکه به صورت عام، حکم حرمت آن بیان شده است و یا این که با الفاظ عامی مثل «مَن» و «ناس» حکم حرمت آمده است که نشانگر عمومیت حرمت غیبت هر انسانی بدون در نظر گرفتن بعضی ویژگی‌هاست. در ادامه به ذکر و بررسی بعضی از آنها خواهیم پرداخت:

۱- موثقه سماعه از امام صادق علیه السلام:

من عامل الناس فلم یظلمهم و حدّتهم فلم یکذبهم و وعدهم فلم یخلفهم کان ممّن حرمت غیبتة و کملت مروّته، و ظهر عدله، و وجبت أخوته؛^۱

۱. وسائل الشیعة ۱۲: ۲۷۹، کتاب الحجّ، أبواب أحكام العشرة، باب

۱۵۲، حدیث ۲.

هر کس در معامله با مردم ظلم نکند و در
گفت و گوی با آنها دروغ نگوید و اگر وعده‌ای
داد تخلف نکند، غیبتش حرام و مروّتش کامل
و عدالتش پدیدار و برادری‌اش واجب است.

۲- موثقه سکونی از امام صادق علیه السلام:

الغیبة أسرع فی دین الرجل المسلم من الآكلة
فی جوفه؛^۱

غیبت در (نابودی) دین مردِ مسلمان، از بیماری
خوره در درون او سریع‌تر عمل می‌کند.

۳- موثقه دیگری از سکونی با همین سند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الجلوس فی المسجد
انتظاراً للصلاة عبادة ما لم يحدث، قيل: یا
رسول الله! و ما يحدث؟ قال: الاغتیاب؛^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به انتظار نماز در
مسجد نشستن عبادت است، مادامی که
حدّثی پیش نیاید. سؤال شد: چه حدّثی؟

۱. وسائل الشیعة ۱۲: ۲۸۰، کتاب الحجّ، أبواب أحكام العشرة، باب
۱۵۲، حدیث ۷.

۲. وسائل الشیعة ۱۲: ۲۸۰، کتاب الحجّ، أبواب أحكام العشرة، باب
۱۵۲، حدیث ۸.

فرمودند: غیبت کردن.

۴- روایت نوف بگالی که از حضرت امیرالمؤمنین

درخواست موعظه کرده و حضرت فرمودند:

اجتنب الغيبة، فإنها ادم كلاب النار؛

دوری کن از غیبت، زیرا که آن نانخورش

سگ‌های آتش است.

و در ادامه فرمودند:

یا نوف! کذب من زعم أنه ولد من حلال و

هو يأكل لحوم الناس؛^۱

ای نوف! دروغگوست کسی که گمان کند

حلال زاده است و حال آنکه گوشت‌های مردم

را به سبب غیبت کردن می‌خورد.

۵- روایت جامع الأخبار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

کذب من زعم أنه ولد من حلال و هو يأكل

لحوم الناس؛^۲

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در تمامی روایات

۱. وسائل الشیعة ۱۲: ۲۸۳، کتاب الحج، أبواب أحكام العشرة، باب ۱۵۲، حدیث ۱۶.

۲. مستدرک الوسائل ۹: ۱۲۱، کتاب الحج، أبواب أحكام العشرة، باب ۱۳۲، حدیث ۳۱.

ذکر شده غیبت به طور مطلق، حرام شمرده شده است و هیچ تصریحی در آنها به مسلمان بودن و یا شیعه اثنا عشری بودن نشده است، بلکه در روایت اول با کلمه «مَنْ»؛ یعنی «هر کس» و در دو روایت اخیر با کلمه «الناس»؛ یعنی «مردم»، حرمت آن بیان شده است که شامل مؤمن، مسلمان و غیر آنها می‌شود.

روایاتی که غیبت را شدیدتر از زنا معرفی می‌کند نیز به طور مطلق بیان شده و هیچ خصوصیتی؛ از قبیل اسلام و ایمان در آن نیامده است. به عنوان نمونه:

۱- روایتی که در کتاب اختصاص ذکر شده است:

الغیبة أشدّ من الزنا، قيل: و لم ذاک یا رسول الله؟ قال: صاحب الزنا یتوب فیتوب الله علیه و صاحب الغیبة یتوب فلا یتوب الله علیه حتی یکون صاحبه الذی یحلّله؛^۱

غیبت از زنا شدیدتر است. گفته شد: چرا این گونه است یا رسول الله ﷺ؟ حضرت فرمود:

۱. مستدرک الوسائل ۹: ۱۱۴، کتاب الحجّ، أبواب أحكام العشرة، باب

۱۳۲، حدیث ۸.

چون زناکننده توبه می‌کند و خدا توبه او را می‌پذیرد؛ اما غیبت کننده توبه می‌کند ولی خدا مادامی که غیبت شونده او را حلال نکند، توبه او را نمی‌پذیرد.

این روایت در کتاب‌های خصال^۱ و علل الشرائع^۲ شیخ صدوق رحمه الله نیز آمده است.

۲- روایت جابر و ابوسعید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

إِيَّاكُمْ وَالْغَيْبَةَ، فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدَّ مِنَ الزَّانَا، إِنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي وَ يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ إِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛^۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پرهیزید از غیبت که از زنا بدتر است. چون زناکننده توبه می‌کند و خدا توبه او را می‌پذیرد؛ اما غیبت کننده آمرزیده نمی‌شود مگر این‌که غیبت شده او را بیامرزد.

۱. الخصال ۱: ۶۳.

۲. علل الشرائع ۲: ۵۵۷.

۳. مستدرک الوسائل ۹: ۱۱۸، کتاب الحجّ، أبواب أحكام العشرة، باب

۱۳۲، حدیث ۲۱.

۳- روایت نبوی ﷺ

یا ابادر! إیتاک والغیبة، فإنّ الغیبة أشدّ من الزنا، قلت: ولم ذاک یا رسول الله؟ قال: لأنّ الرجل یزنی فیتوب إلی الله، فیتوب الله علیه، والغیبة لا تغفر حتّی یغفرها صاحبها...^۱

ای ابادر! از غیبت دوری کن. چون غیبت از زنا بدتر است. گفتم: یا رسول الله! چرا این گونه است؟ فرمود: چون شخص زناکار می تواند توبه کند و خداوند توبه او را قبول نماید؛ اما در غیبت، تا زمانی که غیبت شونده، از شخص غیبت کننده راضی نشود و وی را نبخشد، آمرزیده نمی شود.

همان طور که ملاحظه می شود، در تمامی روایات ذکر شده، غیبت به طور مطلق از زنا شدیدتر بیان شده است و هیچ قیدی؛ اعمّ از اسلام، ایمان، اخوت و غیر آن در هیچ یک از این روایات نیامده است؛ پس حکم این روایات، شامل تمام انسان ها می شود.

۱. وسائل الشیعة ۱۲: ۲۸۰، کتاب الحجّ، أبواب أحكام العشرة، باب

۱۵۲، حدیث ۹.

البته روایات دیگری نیز وجود دارد^۱ که بر همین معنا دلالت می‌کنند و ما به جهت پرهیز از طولانی شدن بحث، فقط به چند نمونه از آن اشاره کرده‌ایم.

گفته نشود که: این روایات و آیات عامّ و مطلق، به روایاتی که در آن، قید اسلام، ایمان و اخوت آمده است، تخصیص و یا تقیید می‌خورد؛ بنابراین آنچه دلالت می‌کند بر حرمت غیبت هر انسانی به عنوان عامّ و مطلق، به همه ادله‌ای که دلالت می‌کند بر حرمت مؤمن به طور خاص، مخصّص و مقیّد می‌شود.

زیرا در جواب خواهیم گفت: تخصیص و تقیید در صورتی خواهد بود که بین عامّ و خاص و مطلق و مقیّد تعارض و تنافی وجود داشته باشد، و در اینجا هیچ تنافی و تعارضی بین حرمت غیبت هر انسانی و حرمت غیبت مؤمن و مسلمان وجود ندارد؛

۱. به عنوان نمونه بنگرید به: وسائل الشیعة ۱۲: ۲۸۸، کتاب الحجّ، أبواب أحكام العشرة، باب ۱۵۴، حدیث ۳، ۶ و ۷، باب ۱۵۲، حدیث ۱۶؛ و مستدرک الوسائل ۹: ۱۱۳، کتاب الحجّ، أبواب أحكام العشرة، حدیث ۳، ۹، ۱۳، ۱۵، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۳۲ و ۳۳.

زیرا هر دو نوع از این دلایل در صدد اثبات حکم متعلق خود بوده و از این رو در اصطلاح «مثبتان» گفته می‌شود و در این صورت نه عام آن بر خاصش و نه مطلق آن بر مقیدش حمل نمی‌شود؛ چون تقیید و تخصیص از قواعد باب تعارض است و در اینجا تعارض و تنافی وجود ندارد.

و نیز اگر گفته شود: آیه شریفه و بسیاری از روایات به جهت اشتمالشان بر کلمه «أخ» فقط دلالت بر حرمت «مؤمن» می‌کند؛ زیرا هیچ‌گونه أخوت و برادری بین «مؤمن»؛ یعنی شیعه دوازده امامی و غیر آنها وجود ندارد.

در جواب گفته خواهد شد: أخوت در اصطلاح آیات و روایات که به این شکل آمده است، در برابر عداوت است در حالی که در این بحث سخنی از عداوت نیست و ما با آنها عداوتی نداریم. خصوصاً دستورهایی چون حلیت ذبیحه آنها، عدم منع ازدواج با آنها، عدم منع دخول آنان در مساجد مؤمنین، نشانگر عدم دشمنی ما با آنهاست، بلکه اظهار

عداوت و دشمنی با اهل بدعت و منکرین و جاحدین آنها و کسانی است که از روی علم و به عمد حق را منکر می‌شوند.

ما با هم برادریم؛ یعنی دشمنی با یکدیگر نداریم، و هر انسانی که با دین و عقاید ما دشمنی نکند از نظر دینی با او عداوتی نخواهیم داشت؛ اما هر کسی که با ما و دین و عقاید ما عناد و دشمنی به خرج دهد، برادر نیستیم.

و نیز گفته نشود: این حرف شما اجتهاد در مقابل نصّ است، چرا که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾؛ همانا مؤمنان برادر یکدیگرند.

زیرا در جواب گفته خواهد شد: که اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند؛ یعنی گرچه آیه شریفه می‌فرماید مؤمنان با یکدیگر برادرند، ولی نفی برادری از دیگران نمی‌فرماید و در صدد بیان این مطلب نیست که با دیگران برادر نیستند.

در این آیه به دو گروه از مسلمانان که با هم در

حال جنگ و مخاصمه هستند، برادر گفته شده و امر به اصلاح و صلح بین آنها شده است. همین تعبیر در فرمایش امام صادق علیه السلام درباره امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیروزی بر خوارج آمده است: «إِنَّ عَلِيًّا علیه السلام لَمْ يَكُنْ يَنْسَبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرْبِهِ إِلَى الشُّرْكِ وَ لَا إِلَى النِّفَاقِ، وَلَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: هُمْ إِخْوَانُنَا بَغَوَا عَلَيْنَا»^۱

«امیرالمؤمنین علیه السلام به هیچ‌یک از آنان که با او جنگیدند نسبت شرک و نفاق نمی‌داد، ولی می‌فرمود: آنها برادران ما هستند که بر ما شوریدند».

یعنی مسلمانان گرچه با هم اختلافاتی داشته باشند؛ اما مادامی که در اصول عقاید اشتراکاتی دارند با یکدیگر برادرند و در صورت بروز اختلافات و مخاصمه، همه افراد جامعه، مأمور به اصلاح و برقراری صلح می‌باشند.

از این رو چه بسا آیه شریفه در صدد بیان اتحاد و یکپارچگی جامعه مسلمین با وجود هدف مشترک

۱. وسائل الشیعة ۱۵: ۸۲، کتاب الجهاد، أبواب جهاد العدو، باب ۲۶،

حدیث ۱۰.

باشد، نه این که چه کسی با «مؤمن» برادر است و چه کسی برادر او نیست.

نسبت روایات خاص بر روایات عام در حرمت غیبت

امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ در بحث تخصیص عمومات و تقيید مطلقات، فرمایشی دارند که قابل تأمل است:

و رواية أبي ذر عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في وصيته له، و فيها قال: «يا اباذر! سباب المسلم فسوق، و قتاله كفر، و أكل لحمه من معاصي الله و حرمة ماله كحرمة دمه. قلت: يا رسول الله! و ما الغيبة؟ قال: ذكرك أخاك بما يكره». و يمكن أن يقال: إن هذه الرواية كرواية عبدالله بن سنان، قال: قال أبو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الغيبة أن تقول في أخيك ما قد ستره الله عليه». و غيرهما مما فسرت الغيبة، حاکمة علی سائر الروایات، فإنها فی مقام تفسیرها اعتبرت الأخوة فيها، فغيرنا ليسوا بإخواننا و إن كانوا مسلمين، فتكون تلك الروایات مفسرة للمسلم المأخوذ فی سائرها بأن حرمة الغيبة مخصوصة بمسلم له أخوة إسلامية و إيمانية مع الآخر.^۱

۱. المكاسب المحرمة ۱: ۳۷۸.

خلاصه کلام امام خمینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ این است که: روایت ابوذر و روایت عبدالله بن سنان و غیر این دو از روایاتی که در مقام تفسیر غیبت برآمده‌اند، بر سایر روایات حاکم هستند؛ زیرا این دسته از روایات در مقام تفسیر غیبت، اخوت و برادری را در آن معتبر دانسته و غیر مؤمنین اگر چه مسلمان هستند ولی با ما برادر نخواهند بود؛ پس این روایات، مفسرِ مُسَلِمِی است که در سایر روایات آمده است. با این تفسیر که حرمت غیبت مخصوص مسلمانی است که با دیگری اخوت و برادری اسلامی و ایمانی داشته باشد.

پس طبق این سخن امام خمینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، روایاتی که در آنها قید اخوت و ایمان آورده شده بر سایر روایاتی که به صورت عام و مطلق آمده حکومت دارند. بنابراین، در حکومت دلیل حاکم بر دلیل محکوم، مقدم است و دو دلیل هم، مثبتین نیستند؛ زیرا دلیل حاکم حتی با کم‌ترین ظهور بر دلیل محکوم مقدم می‌شود.

بر این سخن امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ ملاحظاتی وارد است:

اولاً: عمده این روایاتی که ایشان به آن اشاره دارند، ضعف سند دارد و علاوه بر آن، تعداد آنها نیز بسیار کم بوده و با این قَلّت، قابلیت برای حاکمیت ندارد و نمی‌توان با وجود این چند روایت، از عموم و اطلاق آیه و آن همه روایات، صرف‌نظر نمود.

ثانیاً: کلمه «أخ» که در این گونه روایات به کار رفته، مانند خطاب‌هایی است که در این آیه شریفه و سایر آیات نسبت به مؤمنین به کار رفته و برای تحریص و ترغیب و به منظور ضمانت اجرایی این احکام به کار رفته است، و اساساً جنبه قید بودن در موضوع را ندارد، بنابراین موجب تقييد اطلاقات و تخصیص عمومات نخواهد شد.

ثالثاً: روایاتی که در باب غیبت، قید ایمان در آنها ذکر شده و یا در آنها واژه «مؤمن» و امثال آن به کار رفته است احتمالاً برای بیان شدّت و بزرگی گناه غیبتی است که در حق مؤمن بما هو مؤمن؛ یعنی از

جهت ایمان او روا شده است؛ یعنی ایمان این فرد موجب شده تا دیگران در صدد غیبت و هتک حرمت و از بین بردن آبروی او باشند؛ مثل آیه شریفه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱

«به یقین کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم با ایمان شایع شود، برای آنان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی است.»

یعنی دوست می‌دارند فحشا و زشتی‌ها در جامعه مؤمنین به خاطر ایمانشان رواج پیدا کند تا سبب شود عزت، عظمت و شوکت اهل ایمان پایمال گردد. در واقع برای پایمال شدن ارزش ایمان در جامعه است نه این‌که مقصود کینه‌جویی و عدوات شخصی باشد؛ بلکه دشمنی با ارزش‌های الهی است.

یا مثل آیه شریفه ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِعَرَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾^۲

«و هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل

۱. سوره نور، آیه ۱۹.

۲. سوره نساء، آیه ۹۳.

برسانند، مجازات او دوزخ است، در حالی که جاودانه در آن خواهد بود».

این که جزای قاتل عمدی فرد مؤمن، خلود در جهنم است، به دلیل این است که مقتول به جهت ایمانش به قتل رسیده است و این معنا در روایات^۱ مورد عنایت است که این عقوبت مخصوص قاتلینی است که فرد مؤمنی را به خاطر ایمان او به قتل می‌رسانند.

رابعاً: شاید بتوان گفت منظور از «مؤمن» در این روایات چیزی غیر از شیعه دوازده امامی است؛ به این معنا که - طبق بعضی از روایات - مؤمن کسی است که دیگر مؤمنان او را بر جان و مال خود امین بدانند و مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبان او در سلامت و آسایش باشند؛ مانند روایت سلیمان بن خالد از امام باقر علیه السلام و ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

۱. نک: وسائل الشیعة ۲۹: ۳۰، کتاب القصاص، أبواب القصاص فی النفس، باب ۹، حدیث ۱، ۲ و ۳.

المؤمن من ائتمنه المؤمنون على أنفسهم و أموالهم،
والمسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه،
والمهاجر من هجر السيئات و ترك ما حرم الله،
والمؤمن حرام على المؤمن أن يظلمه أو يخذله أو
يغتابه أو يدفعه دفعة؛^۱

انسان مؤمن کسی است که دیگر مؤمنین او را
بر جان و مال خود امین بدانند، و انسان
مسلم کسی است که دیگر مسلمانان از دست
و زبان او در سلامت باشند، و مهاجر کسی
است که از گناهان دوری گزیند و آنچه را
خدا حرام کرده ترک نماید، و بر انسان مؤمن
حرام است که به مؤمن دیگری ظلم کند یا او
را خوار و پست نماید یا او را غیبت کند و یا
او را ناگهانی طرد نماید.

خامساً: این روایاتی که ادعا می شود لسان
حکومت بر سایر روایات دارد، در مقام تفسیر و
تبیین غیبت به طور مطلق و همه جهات نیست که

۱. وسائل الشیعة ۱۲: ۲۷۸، کتاب الحج، أبواب أحكام العشرة، باب

۱۵۲، حدیث ۱.

بگوییم یکی از جهات مطرح در تفسیر غیبت، ایمان است؛ بلکه در مقام تفسیر و تبیین غیبت در برابر بهتان است. بنابراین، از این جهت که در مقام تبیین همه جهات مطرح در غیبت نبوده نمی‌تواند بر سایر روایات حکومت داشته باشد.

از آنچه گذشت روشن گردید که استفاد از قرآن و روایات این است که غیبت همه ابنای بشر با هر عقیده و فکر حرام است و حرمت آن اختصاص به مسلمانان و یا شیعیان دوازده امامی ندارد.

سوم: عموم روایات حُسن معاشرت و اخلاق

در کنار دلایل گذشته، می‌توان اضافه کرد روایاتی را که درباره مدارا کردن با مردم، خوش اخلاقی و احسان و برخورد مناسب داشتن با مردم و تألیف قلوب و رفتار منصفانه داشتن با مردم، آمده است. و همچنین روایاتی که ما را امر می‌کنند به این‌که با مردم همان‌گونه رفتار کنیم که دوست داریم با خودمان رفتار شود. و همچنین روایاتی که در آن

معصومین علیهم السلام از پیروانشان خواسته‌اند که موجب زینت آنها باشند، نه باعث سرزنش آن بزرگوران. و نیز روایاتی که به ما امر می‌کنند که مردم را با رفتار و کردار نیک خود به مکتب و مذهب حق (اهل بیت) دعوت نماییم.

جالب است بدانیم که بیشتر این روایات با لفظ «ناس»؛ یعنی «مردم» وارد شده است و هیچ اشاره‌ای در آنها به امتیازات خاص؛ از جمله دین، مذهب و عقیده نشده است. به این ترتیب جواز غیبت غیر هم‌کیشان و غیر هم‌مذهبان قطعاً با این روایات عام سازگار نخواهد بود؛ چون این‌گونه اعمال؛ یعنی سخن گفتن در غیاب مردم و بازی با آبروی آنها با دستورات معصومین (سلام الله علیهم أجمعین) که درباره مدارا، خوش‌خلقی، انصاف، احسان و دعوت دیگران با رفتار مناسب و مایه عزت و زیبایی برای ائمه بودن، کاملاً منافات خواهد داشت. و در عوض، ترک غیبت از مصادیق بارز تمامی این دستورات؛ اعم از مدارا،

خوش خلقی، انصاف، احسان و... خواهد بود.

و نیز می توان گفت: حرمت غیبت همه انسان ها با کرامت ذاتی و تساوی حقوق و برابری انسان ها که مورد اشاره صریح آیات و روایات است، سازگارتر است.

گفته نشود: غیبت غیر شیعیان و کفار با تساوی حقوق انسان ها منافات ندارد؛ چرا که تساوی حقوق در امور غیر اختیاری است ولی اعمال و امور اختیاری که هر کس به میل و اراده خود چیزی را اختیار کند، چه بسا که موجبات اختلاف در حقوق را فراهم سازد، و از آنجا که مخالفین ما و کفار به میل و اختیار خود عقیده فاسد و مذهب باطلی را انتخاب کرده اند، هیچ منعی در این اختلاف حقوق از جمله جواز غیبت نخواهد بود، چرا که «خود کرده را تدبیر نیست»، زیرا پاسخ این سخن بسیار روشن است:

چون این اشکال در صورتی درست است که مخالفین ما و کفار، جاهلین مقصّر باشند و یا این که بعد از شناخت حق، اقدام به انکار و دشمنی کرده و

لجاجت و عناد به خرج دهند؛ و حال آنکه اکثر مخالفین و کفار، واقعاً جاهلینی قاصر و غیر معاند با ما هستند. مضافاً به این که جواز غیبت و بردن آبروی افراد یک نوع کیفر به حساب می آید و از اصول اولیه اثبات جزا آن است که شخص، جرمی را مرتکب شده باشد که به دیگران؛ اعم از فرد و جامعه ضرری وارد کرده باشد و صرف عقیده مخالف داشتن، نمی تواند موجب اثبات حکم کیفری باشد.

و شاید مجموعه این مناقشات است که فقیه بزرگی چون محقق اردبیلی را بر عدم جواز غیبت تمامی مسلمانان؛ اعم از شیعه و غیر آنها قانع می نماید. مرحوم محقق اردبیلی رحمته الله در مجمع الفائده قائل به حرمت غیبت همه مسلمانان شده و آن را مختص به شیعه دوازده امامی نمی داند. و البته غیبت کفار را جایز می داند.

کلام مقدس اردبیلی در حرمت غیبت مسلم

والظاهر أنّ عموم أدلّة تحریم الغیبة من الكتاب و السنّة يشمل المؤمنین و غیرهم، فإنّ قوله تعالی:

﴿وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾؛ إِنَّمَا لِلْمُكَلَّفِينَ كَلِّهِمْ،
 أو المسلمین فقط؛ لجواز غیبة الکافر، و لقوله تعالى
 بعده ﴿لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾، و کذا الأخبار، فإن أكثرها
 بلفظ الناس أو المسلم...؛ مثل ما روي في الفقيه:
 «من اغتاب امرءاً مسلماً بطل صومه ونقض
 وضوؤه وجاء يوم القيامة يفوح من فيه رائحة أنتن
 من الجيفة يتأذى به أهل الموقف، وإن مات قبل أن
 يتوب مات مستحلاً لما حرم الله تعالى...».

وقال ﷺ في رسالة الغيبة: «قال النبي ﷺ: كل
 المسلم على المسلم حرام، دمه وماله وعرضه،
 والغيبة تناول العرض، و قد جمع بينها وبين الدم
 والمال، وقال ﷺ: لا تحاسروا ولا تباغضوا ولا يفتب
 بعضكم بعضاً، وكونوا عباد الله إخواناً».

وعن أنس قال: قال البراءة: خطبنا رسول
 الله ﷺ حتى أسمع العواتق في بيوتها، فقال: يا
 معشر! من آمن بلسانه ولم يؤمن بقلبه لا تغتابوا
 المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم، فإنه من تتبع عورة
 أخيه تتبع الله عورته، ومن يتبع الله عورته
 يفضحه في جوف بيته». و غير ذلك.

وبالجملة: عموم أدلة الغيبة و خصوص ذكر المسلم يدلّ على التحريم مطلقاً، و أنّ عرض المسلم كدمه و ماله، فكما لا يجوز أخذ مال المخالف و قتله، لا يجوز تناول عرضه الذي هو الغيبة، و ذلك لا يدلّ على كونه مقبولاً عند الله، كعدم جواز أخذ ماله و قتله كما في الكافر.

ولا يدلّ جواز لعنه بنصّ، على جواز الغيبة مع تلك الأدلة بأن يقول: إنّه طويل، أو قصير، و أعمى، و أجدم، و أبرص، و غير ذلك، و هو ظاهر.

و أظنّ أنّي رأيت في قواعد الشهيد عليه السلام: «أنه يجوز غيبة المخالف من حيث مذهبه و دينه الباطل و كونه فاسقاً من تلك الجهة لا غير، مثل أن يقال: أعمى، و نحوه».

الله يعلم، و لا شكّ أنّ الاجتناب أحوط؛^۱

و ظاهر این است که عموم ادله تحریم غیبت در قرآن و روایات شامل شیعیان دوازده امامی (مؤمنین) و غیر آنها (از مسلمانان) می شود، زیرا فرموده خدای تعالی ﴿وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا﴾، یا برای همه اهل تکلیف است و یا صرفاً برای مسلمانان است؛ چرا که

۱. مجمع الفائدة والبرهان ۸: ۷۶ - ۷۸.

غیبت کافر جایز است و برای این که خدای تعالی بعد از این فرموده ﴿لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾ و برای این که اکثر روایات به لفظ «ناس» یا «مسلم» وارد شده است.

مثل آنچه در کتاب فقیه روایت شده است: «هر که مسلمانی را غیبت کند روزه و وضویش باطل می شود و در روز قیامت در حالی خواهد آمد که دهانش بویی بدتر از بوی مردار داشته و اهل موقف به آن اذیت می شوند، و اگر قبل از توبه بمیرد در حالی مرده که حلال دانسته آنچه خدای تعالی حرام کرده است...»

و شهید ثانی رحمته الله در رساله غیبت (کشف الریبه) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «خون و مال و آبروی هر مسلمانی بر مسلمان حرام است» و غیبت دست درازی به آبروست و حضرت صلی الله علیه و آله بین آبرو و خون و مال (به جهت اهمیت) جمع فرموده است و حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به یکدیگر حسادت نکنید و خشم نگیرید و

بعضی بعض دیگر را غیبت نکنید و ای بندگان
خدا با یکدیگر برادر باشید».

و آنس از براء نقل می‌کند که پیامبر خدا ﷺ
برای ما خطبه خواند به طوری که زنان
(دختران در خانه) در خانه‌های‌شان بشنوند،
پس فرمود: ای کسانی که به زبان ایمان
آورده‌اید و دل‌های‌تان بی‌ایمان است،
مسلمانان را غیبت نکنید و زشتی‌های‌شان را
پی‌نگیرید؛ چرا که هر کس در پی زشتی
برادرش افتد، خدا زشتی‌اش را پیگیر خواهد
شد و هر که خدای در پی زشتی‌اش افتد، او
را در دل خانه‌اش رسوا کند.

و خلاصه عموم ادله غیبت و مخصوصاً که
لفظ «مسلم» در آنها ذکر شده، دلالت می‌کند
غیبت (مسلمان) مطلقاً حرام است و این‌که
آبروی مسلمان مثل خون و مال اوست و
همان‌طور که گرفتن مال و کشتن مخالف
جایز نیست، همچنین دست‌اندازی به آبروی
او که غیبت است، جایز نیست و

و جواز لعن آنها به نصّ (بعضی روایات) دلالت بر جواز غیبت آنها با این ادله‌ای که ذکر شد، نمی‌کند. به این‌که بگویید: (آن فرد) قد بلند است یا کوتاه قد یا نایبناست یا جذام و پیسی و غیر اینها دارد. و این روشن است. و گمان می‌کنم در کتاب قواعد شهید^{علیه السلام} دیده‌ام: «غیبت مخالف از جهت مذهب و دین باطلش - و این‌که از این جهت فاسق می‌شود - جایز، و از سایر جهات جایز نیست؛ مثل این‌که گفته شود: کور و مثل اینها». خدا بهتر می‌داند و بی‌تردید اجتناب با احتیاط مناسب‌تر است.

بررسی ادله جواز غیبت غیر مؤمنین

نظر به این‌که مرحوم محقق بحرانی^{علیه السلام} و محقق خوئی^{علیه السلام} به تفصیل و شرح بیشتری در این مورد پرداخته‌اند در نقد و بررسی دلایل جواز غیبت مخالفین به کلام ایشان می‌پردازیم:

محقق بحرانی^{علیه السلام} در ردّ نظریه محقق اردبیلی

آورده است: مبنای حرف ایشان قول مشهور بر حکم اسلام مخالفین است و حال آنکه اخبار و روایات اهل بیت علیهم السلام در ردّ اسلام آنها ظاهر و روشن، و تعداد آن بسیار و مستفیض بوده و جای هیچ شک و شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد، و هیچ معارضی در برابر این روایات نیست و اطلاق اسم مُسلم بر اینها از قبیل اطلاق اسلام بر گروه خوارج و امثال آنهاست که ادعای اسلام کرده‌اند.^۱

محدّث بحرانی از چند جهت اسلام مخالفین را مردود می‌داند که ما به بررسی یک یک آنها خواهیم پرداخت:

الف) روایات دلالت کننده بر کفر مخالفین

۱- روایت از امام باقر علیه السلام:

۱. الحدائق الناضرة ۱۸: ۱۴۸؛ «أقول: و أنت خبير بما فيه من الوهن والقصور، و إن كان مبنياً على ما هو المعروف المشهور من الحكم بإسلام المخالفين، إلّا أنّ أخبار أهل البيت علیهم السلام ظاهرة في ردّه، متكاثرة مستفیضة على وجه لا يعتریها الفتور. و قد بسطنا الكلام في الشهاب الثاقب في بيان معنى الناصب، و قد قدّمنا نبذة في ذلك في كتاب الطهارة في باب نجاسة الكافر، و أوضحنا كفر المخالفين غير المستضعفين، و نصّبهم و شركهم بالأخبار المتكاثرة، التي لا معارض لها في البين، و أنّه ليس إطلاق المسلم عليهم، إلّا من قبيل إطلاقه على الخوارج و أمثالهم، من منتحلي الإسلام، و توجه الطعن إلى كلام هذا المحقق أكثر من أن يأتي عليه قلم البيان».

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا عَلِمًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ
خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ
كَافِرًا، وَ مَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا؛^۱

همانا خدای عزوجل علی علیه السلام را به عنوان
نشانه‌ای بین خود و بندگانش قرار داد، پس
هر که او را شناخت مؤمن است و هر که او
را منکر شد، کافر است و هر که او را
نشناخت گمراه است.

۲- روایت دیگری از امام باقر علیه السلام:

إِنَّ عَلِيًّا علیه السلام بَابَ فَتْحِهِ اللَّهُ تعالى، فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ
مُؤْمِنًا وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا، وَ مَنْ لَمْ
يَدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَةِ
الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِيهِمُ الْمَشِيئَةُ؛^۲
همانا علی علیه السلام دری است که خداوند عزوجل
باز کرده است، پس هر که داخل آن شد،
مؤمن است و هر که از او خارج شد، کافر
است و اگر کسی به آن داخل نشد و از آن

۱. وسائل الشیعة ۲۸: ۳۵۳، کتاب الحدود، أبواب حد المرتد، باب

۱۰، حدیث ۴۸.

۲. همان، حدیث ۴۹.

خارج هم نشد، او در آن گروهی است که
 خدای تبارک و تعالی درباره آنها فرموده: در
 باب ایشان مشیت (قصدی) است.

۳- روایت از امام صادق علیه السلام:

من عرفنا کان مؤمناً، و من أنکرنا کان کافراً،
 و من لم یعرفنا و لم ینکرنا کان ضالاًّ حتی
 یرجع إلی الہدی الذی افترض اللہ علیہ من
 طاعتنا الواجبہ. فإن یمت علی ضلالته یفعل
 اللہ بہ ما یشاء؛^۱

هر کس ما را شناخت مؤمن است و هر که ما
 را منکر شد، کافر است و هر که ما را
 نشناخت و انکار هم نکرد گمراه است، تا
 این که به هدایتی که خداوند بر آنها واجب
 کرده برگردد که عبارت است از اطاعت ما.
 پس اگر بر گمراهی خود بمیرد خداوند با او
 هر چه خواهد، رفتار کند.

مرحوم بحرانی رحمۃ اللہ علیہ می گوید: به این مضمون،

روایات زیادی وجود دارد.

۱. الکافی ۱: ۱۸۸، حدیث ۱۲.

نقد روایات کفر مخالفین

اما استدلال به کفر مخالفین به این سه روایت و کلاً به این گونه روایات به جهات زیر ناتمام است:

اولاً: معنای لغوی «کفر»، ستر و پوشش است و در آیات و روایات متعددی به همین معنا به کار رفته است و با اختلاف متعلق و موضوع آن، معنایش متفاوت می‌شود. به طور مثال: در بعضی آیات متعلق آن اعمال انسان‌هاست، فلذا به معنای کفر عملی آمده است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۱؛

«اگر شکر (نعمت) به جای آرید بر (نعمت) شما می‌افزاییم و اگر کفران کنید به عذاب شدید گرفتار می‌کنیم».

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا
وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۲؛

«و مردم را حج و زیارت آن خانه واجب است

۱. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

بر هر کسی که توانایی برای رسیدن به آنجا یافت و هر که کافر شود تنها به خود زیان رسانیده، که البته خدا از طاعت خلق بی نیاز است».

قطعاً در این آیات، «کفر» به معنای تقابل اسلام و ایمان نبوده بلکه به معنای لغوی اش به عمل مکلفین تعلق گرفته و کفر عملی را می فهماند.

گاهی اوقات نیز «کفر» به معنای لغوی خود در برابر اسلام قرار گرفته و به معنای خروج از اسلام و مسلمان نبودن است؛ به عنوان نمونه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

«کافران را یکسان است بترسانی از عذاب خدا یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد».

﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۲

«خدا هیچ گاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد کرد».

و گاهی نیز «کفر» در معنای لغوی خود در تقابل

۱. سوره بقره، آیه ۶.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

و برابری با ایمان قرار می‌گیرد و در این روایات که مورد استدلال مرحوم محقق بحرانی رحمته‌الله قرار گرفته در همین معنا به کار رفته است؛ یعنی «کفر» به معنای خارج از ایمان و نه به معنای خارج از اسلام. به این معنا که عدم شناخت و معرفت حضرت علی علیه السلام موجب خروج از اسلام نبوده و چنین فردی را نمی‌توان حکم به مسلمان نبودنش کرد.

ثانیاً: این روایات در مواردی است که انکار از روی علم و دانایی کامل باشد و شامل مواردی که انکار از روی جهل و نادانی به مسأله است، نمی‌شود و در حقیقت منکری را که عمداً و با علم به حق و حقیقت انکار می‌کند، کافر می‌داند؛ در صورتی که اکثر مخالفین، اگر هم انکار امامت و حق و حقیقت می‌کنند واقعاً جاهل قاصرند، نه جاهل مقصر. و ذیل روایت اول هم شاهد و گواه بر این مطلب است؛ زیرا مخالفین را به سه قسمت تقسیم کرده است: مؤمن، منکر و جاهل، و فرد جاهل را به عنوان راه گم کرده و غیر از منکر، معرفی کرده است.

ادامه روایاتی که محقق بحرانی رحمته الله علیه به آنها بر کفر مخالفین استدلال کرده است:

۴- روایت امام صادق علیه السلام:

أهل الشام شرّ من أهل الروم، و أهل المدينة شرّ من أهل مكّة، و أهل مكّة يكفرون بالله جهرة؛^۱
 اهل شام بدتر از اهل روم و اهل مدینه بدتر از اهل مکه و اهل مکه آشکارا به خدا کفر ورزیدند.

۵- روایت أبوبصیر:

إنّ أهل مكّة ليكفرون بالله جهرة، و إنّ أهل المدينة أخبث من أهل مكّة، أخبث منهم سبعين ضعفاً؛^۲

همانا اهل مکه آشکارا به خدا کفر می‌ورزند و اهل مدینه پلیدتر از اهل مکه هستند، هفتاد مرتبه از آنها پلیدترند.

اولاً: کیفیت و نحوه استدلال به این دو روایت بر

۱. الكافي ۲: ۴۰۹، باب في صنوف أهل الخلاف... و أهل البلدان، حدیث ۳.

۲. الكافي ۲: ۴۱۰، باب في صنوف أهل الخلاف... و أهل البلدان، حدیث ۴.

مدّعی مورد نظر ایشان روشن نیست.

ثانیاً: این گونه روایات بایستی طرد و ترک شوند و یا این که بگوییم برای ما قابل درک نبوده و علم آن نزد اهلش است؛ زیرا چگونه می توان گفت اهل مدینه ای که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استقبال کرده و شهر خود را پایگاهی برای اسلام قرار دادند از اهل مکه ای که امثال ابوسفیان و ابوجهل و... در آن بوده و باعث هجرت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آنجا شده اند، بدترند. و آیا این نحوه سخن گفتن خود از مصادیق غیبت نیست؟!

ثالثاً: ظاهر این گونه روایات مربوط به مقطع تاریخی خاصی است - مثلاً جریان سقیفه و ماجرای حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام که اهل مدینه به حق خواهی برنخاستند - و نمی توان حکم به شرّ بودن آنها تا ابد کرد و یک حکم کلی از آن استخراج کرد.

رابعاً: این روایات دلالت بر کفر اهل مدینه و شام نمی کند؛ چرا که شرّ بودن غیر از کافر بودن است.

از جواب این روایات پاسخ سایر روایات مورد

استدلال ایشان نیز روشن می‌شود؛ چرا که ایشان یا به روایاتی که مشتمل بر کلمات «ایمان» و «کفر» است، استدلال کرده‌اند و یا به روایاتی که در آن کلماتی چون «انکار» و «جحد» به کار رفته استفاده کرده‌اند. پاسخ ما به این گونه روایات دقت در معنای لغوی «کفر» است که به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

ب) روایات ناصبی بودن مخالفین

مرحوم محقق بحرانی رحمته‌الله در ردّ این کلام مرحوم مقدس اردبیلی رحمته‌الله که خون و مال مخالفین را محترم می‌داند،^۱ آورده است: «إِنَّ الْأَخْبَارَ قَدْ جَوَّزَتْ قَتْلَهُ وَ أَخْذَ مَالِهِ مَعَ الْأَمْنِ وَ عَدَمِ التَّقِيَّةِ، رَدًّا عَلَيْهِ وَ عَلَى أَمْثَالِهِ مِمَّنْ حَكَمَ بِإِسْلَامِهِ»؛^۲

«روایات، کشتن و گرفتن مال مخالف را در حال امنیت و عدم تقیّه تجویز کرده است؛ برخلاف مقدس اردبیلی و امثال او که حکم به اسلام مخالف داده‌اند».

۱. مجمع الفائدة والبرهان ۸: ۷۸.

۲. الحدائق الناضرة ۱۸: ۱۵۵.

سپس روایاتی را می‌آورد که در آن جان و مال ناصبی، غیر محترم و مهدور شمرده شده است و در ادامه می‌افزاید:

اگر گفته شود: اکثر این روایات درباره ناصبی است و بنابر قول مشهور ناصبی اخصّ از مخالف است، پس این روایات حجتی بر ادعای شما نیست، خواهیم گفت: این تخصیص (ناصبی به عده‌ای خاص که تعریفی خاص در لغت و عرف و اصطلاح دارد) توسط متأخرین مصطلح شده؛ و گرنه در لسان روایات و کلام قدمای اصحاب مراد و منظور از ناصبی همان مخالف غیر مستضعف است.^۱

در ادامه، وی بر این ادعا که مخالف و ناصبی یکی است، به چند روایت تمسک می‌کند که در زیر به بررسی آن خواهیم پرداخت:

۱. همان: ۱۵۷؛ «فإن قيل: إن أكثر هذه الأخبار، إمّا تضمّن الناصب، و هو - علی المشهور-: أخصّ من مطلق المخالف، فلا تقوم الأخبار حجّة علی ما ذکرتم! قلنا: إن هذا التخصیص قد وقع اصطلاحاً من هؤلاء المتأخرین، فراراً من الوقوع فی مضیق الإلزام، كما فی هذا الموضوع و أمثاله، و إلّا فالناصب حیثما أطلق فی الأخبار و کلام القدماء، فإنما یراد به المخالف، عدّ المستضعف.

۱- روایت مستطرفات سرائر که در آن از حضرت امام هادی علیه السلام سؤال می‌شود: آیا در امتحان (شناخت) ناصب به بیشتر از مقدم دانستن جبت و طاغوت و اعتقاد به امامت آن دو نیازی هست؟ و حضرت در جواب فرموده‌اند: «من کان علی هذا فهو ناصب»^۱

«هر کس بر این (اعتقاد) باشد، ناصب است».

محقق بحرانی گفته است: این روایت صراحت دارد در این که مظهر نصب و عداوت قول به امامت خلیفه اول و دوم است.

۲- روایت عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام:

لیس الناصب من نصب لنا - أهل البيت -
 لأنک لا تجد أحداً یقول: إننی أبغض محمداً و
 آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و لكنّ الناصب من نصب لکم
 و هو یعلم أنّکم تتولّوننا و أنّکم من شیعتنا؛^۲
 ناصب کسی نیست که با ما اهل بیت دشمنی
 کند، بلکه کسی است که با شما دشمنی کند و

۱. السرائر ۳: ۵۸۳؛ و وسائل الشیعة ۲۹: ۱۳۳، کتاب القصاص،

أبواب قصاص النفس، باب ۶۸، حدیث ۴.

۲. وسائل الشیعة ۲۹: ۱۳۳، کتاب القصاص، أبواب قصاص النفس،

باب ۶۸، حدیث ۳.

می‌داند که شما از ما پیروی می‌کنید و شما از شیعیان ما هستید.

۳- روایت معلی بن خنیس که شبیه همین روایت است از امام صادق علیه السلام:

... ولكنَّ الناصب من نصب لكم و هو يعلم

أنكم تتولوننا و تبرؤون من أعدائنا؛^۱

... ولی ناصب کسی است که با شما دشمنی

کند و او می‌داند که شما از ما پیروی می‌کنید

و از دشمنان ما برائت می‌جوئید.

محقق بحرانی پس از نقل این روایات افزوده

است: ناصب در روایات این‌گونه تفسیر شده است و

احکامی چون نجاست، عدم جواز ازدواج با آنها،

حلیت مال و خون و امثال آن از این روایات استفاده

می‌شود. و ناصب عبارت است از مخالف، به جز

مستضعفین از آنها. و این‌که به گروه خاصی از

مخالفین ناصب گفته شود، صرف یک اصطلاح است

که دلیلی از روایات بر آن نمی‌توان یافت بلکه

۱. وسائل الشیعة ۲۹: ۱۳۲، کتاب القصاص، أبواب قصاص النفس،

باب ۶۸، حدیث ۲.

روایات در ردّ این ادعا بسیار روشن است.^۱

نقد دلایل ناصبی بودن مخالفین

بر این فرمایشات صاحب حدائق رحمته الله اشکالاتی چند وارد است:

(۱) گرچه روایت اول دارای سند معتبری است ولی روایت دوم و سوم؛ یعنی روایت علل الشرائع و معانی الأخبار ضعف سند دارند و برای چنین حکمی استناد به این یک روایت ناکافی است. همچنین مخفی نماند که این روایت در هیچ یک از کتب اربعه ذکر نشده و اصحاب نیز به آن عمل نکرده و بر طبق آن فتوا نداده‌اند.

(۲) بر فرض چشم‌پوشی از ضعف سندی آنها، این روایات اخصّ از مدعا بوده و شامل همه مخالفین نمی‌شود؛ چرا که روایت دوم و سوم صریح در عده‌ای از مخالفین است که با دوستان اهل بیت علیهم السلام و

۱. الحدائق الناضرة ۱۸: ۱۵۸-۱۵۷؛ «فهذا تفسیر الناصب فی أخبارهم، الذی تعلقت به الأحكام؛ من التجاسة، و عدم جواز المناکحة، و حل المال و الدم و نحوه، و هو عبارة عن المخالف مطلقاً عدا المستضعف، كما دلّ علیه استثناءؤه فی الأخبار. و ما ذکرنا من التخصیص بفرد خاصّ من المخالفین مجرد اصطلاح منهم، لم یدلّ علیه دلیل من الأخبار، بل الأخبار فی ردّه واضحة السبیل».

شیعیان به جهت تشیع و محبت‌شان به اهل بیت علیهم‌السلام دشمنی و عداوت می‌کنند؛ بنابراین شامل مخالفینی که با شیعیان دشمنی نداشته و یا دشمنی‌شان به جهتی غیر از تشیع آنهاست، نمی‌شود.

در روایت اول هم، ناصب بودن و دشمنی را مفروض گرفته؛ یعنی: آیا کسی که دشمنی می‌کند و ناصبی است، باید ببینیم جبت و طاغوت را مقدم می‌دارد یا به این کار نیازی نیست؟ بنابراین، این روایت هم به دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام اختصاص داشته و شامل همه مخالفین نمی‌شود.

گفته نشود که: سؤال از ناصب بر فرض ناصب بودنش معنایی ندارد؛ چرا که فردِ ناصب بعد از دشمنی، ناصب بودنش ثابت است و احتیاجی به سؤال ندارد.

زیرا در جواب خواهیم گفت: سرّش این است که شاید کسی که دشمنی می‌کند، دشمنی‌اش از روی عقیده و دین نباشد بلکه از روی تقیّه باشد. به همین جهت سائل می‌پرسد، آیا ناصب به محض دشمنی، ناصب است یا در ناصبی بودن، اعتقاد به تقدیم جبت

و طاغوت لازم است؟!

قطع نظر از مطالب و اشکالات فوق‌الذکر، چگونه می‌توان حکومت این چند روایت بر سایر روایات مربوط به مخالف و ناصب را پذیرفت و قائل شد که این چند روایت مفسر و مبین آنهاست و در نتیجه گفته شود که همه مخالفین، ناصبی بوده و تمام احکام ناصبی بر آنها نیز جاری می‌شود؟!

مرحوم شیخ انصاری رحمته الله در کتاب الطهاره^۱ ذیل مسأله نجاست کافر با نقل کلام برخی از بزرگان فقه و لغت در تحقق معنای نصب، شرط دشمنی و عداوت با اهل بیت علیهم السلام را لازم می‌داند.

ایشان می‌فرماید: «قال الصدوق فی باب النکاح من الفقیه: والجهال یتوهمون أنّ کلّ مخالف ناصب، و لیس کذالک»؛^۲

«شیخ صدوق در باب النکاح از کتاب فقیه می‌گوید: نادانان خیال کرده‌اند که هر مخالفی ناصبی است و حال آنکه این‌گونه نیست».

۱. کتاب الطهاره ۵: ۱۴۷-۱۴۶.

۲. من لایحضره الفقیه ۳: ۲۵۸، ذیل حدیث ۱۲۲۵.

و سپس در این باره به نقل قول از کتاب‌هایی چون: معتبر، منتهی، تذکره، الأنوار النعمانیه، التنقیح الرائع، قاموس و صحاح پرداخته و پس از شرح و توضیح آن می‌گوید: «لا یخفی أنّ الظاهر من الأخبار هو من یبغض أهل البيت... فلا یخفی ضعف تعمیم الناصب للمخالف»؛

«مخفی نیست که ظاهر روایات این است که ناصب کسی است که با اهل بیت علیهم‌السلام دشمنی می‌کند... بنابراین، قول به ناصبی بودن همه مخالفین ضعیف است».

ج) خطاب در صدر آیه شریفه «غیبت»

دلیل دیگری که برای جواز غیبت غیر مؤمنین آورده شده خطاب ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ در صدر آیه شریفه است؛ یعنی فقط مؤمنین مخاطب نهی ﴿لا یغتب﴾ قرار گرفته‌اند. به همین جهت شامل غیر مؤمنین؛ از مسلمانان و کفار نمی‌شود.

اولاً: جواب از این استدلال از آنچه در صفحات قبل در خلال مباحث مربوط به آیه شریفه گذشت روشن شد. ثانیاً: آیات بسیار زیادی در قرآن کریم با همین

خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ برای بیان احکام تکلیفیّه و وضعیّه آمده است که هیچ اختصاصی به مؤمنین نداشته، بلکه برای عموم افراد جامعه نازل شده است. به عنوان مثال بنگرید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بَدِينِ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَآكُتُبُوهُ...﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که بدهی مدت‌داری به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً...﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا را چند برابر نخورید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...﴾^۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از روزی‌های پاکی که به شما داده‌ایم بخورید.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً...﴾^۴

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱۷۲.

۴. سوره بقره، آیه ۲۰۸.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی در صلح
و آرامش درآیید.
و غیر اینها از آیات بسیار زیادی که با این‌که
خطاب به مؤمنین صادر شده ولی حکمی که در
آنهاست قطعاً مختص به مؤمنین نیست.

(د) ذیل آیه شریفه «غیبت»

مرحوم محقق بحرانی رحمته الله می‌فرماید:

إِنَّ الْآيَةَ الَّتِي دَلَّتْ عَلَى تَحْرِيمِ الْغَيْبَةِ، وَ إِن كَانَ
صَدْرُهَا مَجْمَلًا، إِلَّا أَنَّ قَوْلَهُ فِيهَا ﴿أَيُّجِبُ أَحَدَكُمْ أَنْ
يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾^۱ مِمَّا يَعَيِّنُ الْحَمْلَ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ. فَإِنَّ إِثْبَاتَ الْأُخُوَّةِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِ وَالْمُخَالَفِ لَهُ
فِي دِينِهِ لَا يَكَادُ يَدَّعِيهِ مَنْ شَمَّ رَائِحَةَ الْإِيمَانِ، وَ لَا
مَنْ أَحَاطَ خَبْرًا بِأَخْبَارِ السَّادَةِ الْأَعْيَانِ لِاسْتِفَاضَتِهَا
بِوَجُوبِ مَعَادَاتِهِمْ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ؛^۲

اگرچه صدر آیه تحریم غیبت، مجمل است
ولی فرموده ذیل آن «آیا کسی از شما دوست

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲. الحدائق الناضرة ۱۸: ۱۵۰.

دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟!» چیزی است که موجب حمل آن بر مؤمنین می‌شود؛ زیرا کسی که رایحه ایمان را استشمام کرده باشد و همچنین کسی که به روایت حضرات معصومین علیهم‌السلام احاطه داشته باشد، برادری بین مؤمن و مخالف دینی او را ادعا نخواهد کرد؛ چرا که اخبار و روایات مستفیض آن بزرگان بر وجوب دشمنی و تبرّی از آنها است.

سپس روایاتی در تأیید این مطلب آورده و به آیاتی به عنوان مؤید نیز اشاره کرده است.

جواب از این دلیل از آنچه ما قبلاً ذیل آیه شریفه مطرح کردیم، روشن می‌شود و ما از ارائه دوباره آنها صرف نظر می‌کنیم.

پس از بررسی و نقد ادله‌ای که توسط مرحوم محقق بحرانی رحمته‌الله اقامه شد، اکنون به نقد و کنکاش ادله‌ای که مرحوم محقق خوئی رحمته‌الله به آن تمسک نموده است، می‌پردازیم:

هـ) اهل بدعت بودن مخالفین

محقق خویی رحمته الله علیه در مصباح الفقاهه آورده است:

مراد از مؤمن در اینجا کسی است که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و معاد و دوازده امام که اول آنها حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر آنها حضرت حجت علیه السلام است، ایمان داشته باشد و هر کس یکی از ایشان را انکار کند غیبتش جایز است؛ زیرا در روایات و ادعیه و زیارات، لعن مخالفین جایز شمرده شده است و وجوب براءت از آنها و زیاد ناسزا گفتن و متهم کردن آنها و غیبت‌شان ثابت شده است؛ زیرا آنها اهل بدعت و شک و شبهه هستند، بلکه هیچ شک و شبهه‌ای در کفر آنها نیست؛ چرا که انکار ولایت و ائمه علیهم السلام حتی یکی از ایشان و اعتقاد به خلافت و جانشینی غیر آنها و اعتقاد به عقاید خرافیه؛ مانند جبر و امثال آن موجب کفر و زندقه می‌شود که اخبار و روایات متواتر و روشنی بر کفر منکر ولایت و کفر معتقد به این اعتقادات و موارد

گمراهی از قبیل آن دلالت می‌کند.

بر این مطلب، این فقرات زیارت جامعه دلالت می‌کند: «من جحدکم کافر؛ هر کس منکر شما گردید، کافر است»، «و من وحده قبل عنکم؛ هر کس خدا را به یگانگی شناخت به تعلیم شما پذیرفت» که این فقره به عکس نقیض نتیجه مطلوب ما را می‌دهد؛ یعنی هر کس به تعلیم شما نپذیرفت خدا را به یگانگی نشناخته است، بلکه به خدای بزرگ مشرک شده است.

و در بعضی روایات که درباره عدم وجوب قضای نماز فرد مستبصر - کسی که از سنی بودن به تشیع گرویده - وارد شده این‌گونه آمده است: «إِنَّ الْحَالَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا أَعْظَمُ مِنْ تَرْكِ مَا تَرَكَتَ مِنَ الصَّلَاةِ؛ حالی که تو بر آن بوده‌ای (اعتقاد به خلافت غیر ائمه) بزرگتر از ترک نمازهایی است که ترک کرده‌ای».

و در برخی روایات آمده است: ناصب ما اهل بیت بدتر از یهود و نصارا و کم‌تر از سگ

است در حالی خدای متعال نجس تر از سگ خلق نکرده است و ناصب ما اهل بیت نجس تر از آن است. و بدیهی است که جواز غیبت آنها کمتر از امور فوق الذکر است؛ بلکه جواز وقیعه در اهل بدعت و گمراهی را دانستی و وقیعه همان غیبت است. آری، حکم اسلام در بعضی احکام بر بعضی از آنها به خاطر آسان شدن امور و جلوگیری از خونریزی ثابت شده است.^۱

۱. مصباح الفقاهة: ۳۲۳ - ۳۲۴؛ «المراد من المؤمن هنا من آمن بالله و برسوله و بالمعاد و بالأئمة الإثني عشر عليهم السلام؛ أولهم علي بن أبي طالب عليه السلام، و آخرهم القائم الحجة المنتظر (عجل الله فرجه)، و جعلنا من أعوانه و أنصاره و من أنكر واحداً منهم جازت غيبته لوجوه: الوجه الأول: أنه ثبت في الروايات و الأدعية و الزيارات جواز لعن المخالفين، و وجوب البراءة منهم، و إكثار السبّ عليهم، و اتهامهم، و الوقیعة فيهم: أي غيبتهم؛ لأنهم من أهل البدع و الريب. بل لا شبهة في كفرهم؛ لأن إنكار الولاية و الأئمة حتى الواحد منهم، و الاعتقاد بخلافة غيرهم، و بالعقائد الخرافية، كالجبر و نحوه يوجب الكفر و الزندقة. و تدلّ عليه الأخبار المتواترة الظاهرة في كفر منكر الولاية، و كفر المعتقد بالعقائد المذكورة، و ما يشبهها من الضلالات. و يدلّ عليه أيضاً قوله عليه السلام في الزيارة الجامعة: «و من جحدكم كافر». و قوله عليه السلام فيها أيضاً: «و من وحده قبل عنكم». فإنه ينتج بعكس التقيض أن من لم يقبل عنكم لم يوحد، بل هو مشرك بالله العظيم. و في بعض الأحاديث الواردة في عدم وجوب قضاء الصلاة على المستبصر «إن الحال التي كنت عليها أعظم من

نقد دلیل اهل بدعت بودن مخالفین

(۱) آنچه که ایشان در تعریف مؤمن آورده‌اند، مستلزم جواز غیبت سایر شیعیان؛ مثل زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و واقفیه و... می‌شود و حال آن‌که بسیاری از بزرگان حدیث - که به هر دلیلی حدیث آنها پذیرفته است - در میان این عده قرار گرفته‌اند.

(۲) ما هیچ دلیلی مبنی بر جواز لعن و تبری از مخالفین، صرفاً برای مخالف بودن نیافتیم و کاش ایشان به مدرک آن تصریح می‌فرمودند. آری، آنچه در روایات آمده و جوب برائت جستن از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است و در زیارات هم لعن بر ظالمین اهل بیت علیهم‌السلام و غاصبین حق ایشان وارد شده است: «اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آخر تابع له علی ذلك، اللهم العنهم جميعاً».

پس این دسته از روایات و زیارات شامل ظالمین

ترک ما ترک من الصلاة». و فی جملة من الروایات الناصب لنا أهل البيت شر من اليهود والنصارى، و أهون من الكلب، و أنه تعالى لم یخلق خلقاً أنجس من الكلب، و أن الناصب لنا أهل البيت لأنجس منه. و من البدیهی أن جواز غیبتهم أهون من الأمور المذكورة. بل قد عرفت جواز الوقیعة فی أهل البدع والضلال، و الوقیعة هی الغیبة. نعم، قد ثبت حکم الإسلام علی بعضهم فی بعض الأحکام فقط تسهیلاً للأمر، و حقناً للدماء».

به اهل بیت علیهم السلام و غاصبین حق آنها و دشمنان و مبغضان آن بزرگان و بزرگواران می شود و حال آنکه اگر به چشم انصاف دیده شود بیشتر این مخالفین مشمول این روایات و زیارات نمی شوند؛ چرا که اینها نه دشمن و نه مبغض و نه غاصب حق آئمه اطهار علیهم السلام هستند، بلکه در بسیاری از موارد محبّ اهل بیت علیهم السلام نیز هستند و در باب عقیده، جاهل قاصر به شمار می آیند، کما این که قبلاً بحث آن گذشت.

(۳) آنچه در عدم تمامیت استدلال به ناصبی بودن مخالفین روشن شد.

(۴) عوام از مخالفین و بعضی از عالمان آنها واقعاً اهل بدعت نیستند تا مشمول احکام اهل بدعت - تصریح شده در روایت داود بن سرحان از امام صادق علیه السلام - شوند.

امام صادق علیه السلام فرموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

إذا رأيتم أهل الريب والبدع من بعدي فأظهروا
البراءة منهم وأكثروا من سبهم والقول فيهم
والوقية وباهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في

الإسلام ويحذرهم الناس ولا يتعلمون من بدعهم،
يكتب الله لكم بذلك الحسنات ويرفع لكم به
الدرجات في الآخرة؛^۱

هر گاه پس از من اهل ریب و بدعت را دیدید،
بیزاری خود را از آنها آشکار کنید، و بسیار به
آنها دشنام دهید و درباره آنها بد بگویید و آنها
را مبهوت کنید که نتوانند به فساد در اسلام طمع
کنند و در نتیجه مردم از آنها دوری کنند و
بدعت‌های آنها را یاد نگیرند و خداوند در برابر
این کار برای شما حسنات بنویسد و درجات
شما را در آخرت بالا برد.

چرا ما عوام از مخالفین و بعضی از عالمان آنها را
اهل بدعت نمی‌دانیم؟

بدعت عبارت است از «إدخال ما ليس في الدين في
الدين»؛ یعنی داخل کردن چیزی در دین که در دین
نبوده و یا جزئیّت آن در دین مشکوک است». بنابراین اگرچه پدیدآوردگان و غاصبان اصلی و

۱. وسائل الشیعة ۱۶: ۲۶۷، کتاب الأمر بالمعروف، أبواب جهاد
النفس، باب ۳۹، حدیث ۱.

حامیان آنها در زمان خود که دانسته و عالمانه و عامدانه موجب تغییر در دین شده‌اند، اهل بدعت هستند؛ اما آیا سایر مخالفین پس از آنها که با جهل قصوری از آنان پیروی کرده اهل بدعت هستند؟ کسانی که حتی به ذهن‌شان هم خطور نمی‌کند که این اعتقاد و عمل آنها داخل کردن چیزی در دین است که آن چیز در دین نیست!

علاوه بر این، طبق آنچه در روایت فوق آمده، دلیل اصلی بدگویی کردن نسبت به اهل بدعت، مبارزه با آنها و عدم ترویج افکار و شبهه‌ها و فسادهای ناشی از آن است و در این صورت هیچ ربطی به غیبت نخواهد داشت؛ چرا که غیبت برخاسته از حسد، حقد، کینه و سایر رذایل اخلاقی است و در دو جهت کاملاً متفاوت با آن قرار گرفته است. و فعل امر «باهتوم» در روایت امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ریشه «بهت» به معنای مبهوت ساختن است؛ یعنی باید با کسانی که بدعت‌گذار هستند به قدری با قوت و استدلال و محکم و قاطع بحث نمود که متحیر و

مهبوت شوند و از پاسخ دادن ناتوان گردند.

چنانچه مرحوم مجلسی فرموده است: «والظاهر أنّ المدار بالمباهة: إلزامهم بالحجج القاطعة وجعلهم متحیرین لایحیرون جواباً، كما قال تعالى: ﴿فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾^۱»

همان طور که این روش با منطق استدلالی اسلام سازگارتر است، به همان میزان بدگویی، غیبت و بهتان با روح اسلام - گرچه در مقام تقابل و رویایی با مخالفان - ناسازگارتر است.

۵) انکار، غیر از عدم قبول است؛ زیرا عدم پذیرش مطلب حقی با علم به حقانیت آن را انکار می‌گویند. به طور مثال، آن شخص عالم در زمان امام کاظم علیه السلام می‌دانست امامت بعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به امام رضا علیه السلام منتقل می‌شود؛ ولی طمع در مال دنیا و حرص و مال‌اندوزی و حبّ جاه و مقام مانع از پذیرش آن شد و با علم به حقانیت و امامت امام رضا علیه السلام منکر آن شد که در این صورت، این انکار و این جحد موجب کفر می‌شود. ولی بحث ما

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۲. مرآة العقول ۱۱: ۸۱.

در مخالفین و غیر مؤمنینی است که از روی جهل و قصور به اعتقاداتشان پایبندند، نه آنهایی که با علم و عامداً مخالفت می‌کنند.

۶) همان‌طور که قبلاً گذشت، کفر در اینجا در مقابل اسلام قرار نگرفته، بلکه کفر در برابر ایمان، به معنای عدم وصول به مراتب کامل آن است.

همچنین استشهاد ایشان به عبارت «من و حده قبل عنکم» و نتیجه‌گیری شرک به عکس تقیض این قضیه، ناتمام است؛ به دلیل این‌که شرک غیر از عدم توحید است؛ شرکی که در قرآن ظلمی بزرگ معرفی شده و شرکی که هر گناهی جز آن بخشوده می‌شود، مقصود نیست؛ بلکه در اینجا به این معناست که اگر کسی تعلیم توحید را از ائمه نپذیرفت به مدارج تام و تمام و کامل توحید نخواهد رسید و این معنایی غیر از قائل شدن شریک برای خداست.

۷) استدلال ایشان به کفر مخالفین به آن روایتی که بر عدم وجوب قضای نماز فرد مستبصر دلالت می‌کرد، شاید از دیگر دلایل ایشان سست‌تر باشد؛ چرا که در این روایت هیچ چیزی که اشاره‌ای به کفر

آنها کرده باشد، یافت نمی‌شود و عدم وجوب قضای نماز مبنی بر جاهل قاصر بودن مخالفین است نه به دلیل کفرشان.

(و) متجاهر به فسق بودن مخالفین

دلیل دیگری که توسط محقق خوینی رحمته‌الله بر جواز غیبت مخالفین اقامه شده متجاهر به فسق بودن آنان است و بلکه بالاتر، ایشان می‌فرماید: چیزی که مخالفین به آن ملتزم شده‌اند بزرگ‌تر از فسق است که عبارت است از انکار ولایت.^۱

پاسخ این مدعا از آنچه در ذیل «کفر» و «انکار» و «جحد» گذشت، روشن می‌شود؛ چرا که تمامی این واژگان وقتی تحقق می‌یابند که علم به حقانیت به مطلبی باشد و در عین حال از روی عناد و لجاجت و... انکار می‌شود و در تجاهر به فسق، علم و تعمد در اتیان باطل شرط شده است. و همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، در واقع غالب مخالفین از روی علم و عمد انکار حقانیت ولایت ائمه علیهم‌السلام را نمی‌کنند.

۱. مصباح الفقاهة ۱: ۳۲۴.

ز) سیره متشرّعه بر غیبت مخالفین

محقق خوینی رحمته الله علیه آورده است: سیره متشرّعه بین عوام و علمای شیعه بر غیبت مخالفین اقامه شده است و ناسزا گفتن و لعن آنها در همه زمان‌ها و مکان‌ها در سیره متشرّعه تداوم داشته است، بلکه صاحب جواهر گفته است: «جواز غیبت مخالفین، از ضروریات است»^۱.

این استدلال نیز ناتمام است؛ زیرا اولاً: قیام چنین سیره‌ای بر جواز و تداوم ناسزا گفتن و لعن مخالفین ثابت نیست؛ چرا که در زمان ائمه علیهم‌السلام که سیره باید به آن زمان متصل باشد، هیچ شاهی بر ناسزا گفتن و بدگویی و بهتان و لعن مخالفین از ائمه علیهم‌السلام و اطرافیان آن حضرات - به طوری که مورد تأیید آن بزرگواران باشد - ثبت نگردیده است؛ ثانیاً: بر فرض پذیرش، جواز لعن آنها دلیلی بر جواز غیبت آنها نمی‌شود؛ چرا که لعن، دعا بر علیه آنها و طلب دوری از رحمت خداست و هیچ ارتباطی به آبرو بردن و

۱. همان: ۳۲۴.

تعرض و هتک حرمت ندارد و تجویز دعا بر علیه آنها سبب تجویز تعرض به آبروی آنها نمی‌شود، کما این که مقدس اردبیلی رحمته الله به این مطلب این چنین اشاره فرموده است: «ولایدل جواز لعنه بنص علی جواز الغيبة مع تلك الأدلة بأن يقول: إنه طويل، أو قصير، و أعمى، و أجدم، و أبرص، و غیر ذلك، و هو ظاهر»^۱

این روشن است جواز لعن مخالف، دلالت بر جواز غیبت او - به این که پشت سرش بگوید: بلند قد یا کوتاه قد است یا نابینا و جذامی و یا دچار پیسی و غیر آنهاست - نمی‌کند؛ با آن همه دلیلی - که بر حرمت آن - گذشت.

اصل عملی در مسأله

اگر گفته شود: ادله حرمت غیبت از شمول غیر مؤمن - اعم از مسلمانان و کفار - قاصر بوده و فقط شامل مؤمنین می‌شود، پس نسبت به آنها اصل برائت جاری شده و غیبت آنها جایز است.

گفته خواهد شد: مجرای اصل عملی فقدان ادله

۱. مجمع الفائدة والبرهان ۸: ۷۸.

است و با توجه به آنچه گذشت معلوم شد ادله نقلی و عقلی بر حرمت غیبت همه انسان‌های محترم؛ اعم از مؤمنین و غیرمؤمنین وجود دارد، بنابراین نمی‌توان در اینجا اصل عملی برائت را جاری کرد.

و علاوه بر آن، اصل عقلیِ ظلم بودن و قبیح بودن غیبت، شامل حرمت غیبت همه مسلمانان بلکه همه انسان‌های محترم است و بنای عقلا نیز مؤید همین حکم عقل است. لذا برای خروج از این اصل نیاز به ادله‌ای استوار و براهینی قاطع از طرف شارع مقدس است که آن هم به دست نیامده است.

غیبت غیر مسلمین

نظر به این‌که از نگاه مشهور فقها غیبت غیر مسلمانان جایز شمرده شده؛ اما پیرامون ابعاد آن چندان بحثی صورت نگرفته است و اکثر بحث‌ها بر محور مؤمن و مخالف انجام شده است، لازم است تا این بحث به صورت دقیق‌تر دنبال گردد. به ویژه این‌که جواز غیبت کافر در لسان فقها یقینی محسوب شده و حتی یکی از ادله جواز غیبت مخالفین را

موضوع کافر بودن آنها دانسته‌اند. (همان‌طور که در صفحات قبل ملاحظه شد).

معنای «کفر» و «کافر»

«کفر» و مباحث پیرامون آن در چند جای فقه مطرح شده است. از جمله طهارت و نجاست، دخول در مساجد، نکاح، جهاد، ارث (مانعیّت) و... .
با توجه به اهمیت آن و ارتباط این مسأله با موضوعات مختلف از جمله موارد فوق‌الذکر اکنون به تفصیل به آن پرداخته و به تبیین و توضیح معنا و نحوه تعلق احکام به آن خواهیم پرداخت.

در فقه هر جا که سخن از «کفر» و «کافر» به میان آمده، آن را اعم از قاصر و مقصر دانسته و هر حکمی که بر آن حمل می‌شده بر مطلق کافر بدون در نظر گرفتن قصور و تقصیر آنها حمل کرده‌اند.

اما دقت بیشتر بدون در نظر داشتن پیش ذهنیت‌های قبلی و کنار گذاشتن تعصبات دینی و مذهبی همراه با امعان نظر ظریف‌تر، ما را به این نکته رهنمون خواهد ساخت که در اکثر موارد خصوصاً در

موضوع بحث ما؛ یعنی غیبت، «کفر» ناشی از تقصیر و مقصرین از کفار موضوع بسیاری از احکام، از جمله جواز غیبت قرار گرفته است.

مراجعه به قرآن و دقت در آیات آن و مراجعه به کتاب‌های اهل لغت برای دریافت صحیح معنای «کفر» و «کافر»، نکات جدیدی را پیش روی ما خواهد گشود.

واژه «کفر» و «کافر» در لغت

واژه «کفر» را در لغت به «ستر» و «پوشیده شدن» و «پوشاندن چیزی» معنا کرده‌اند.

در مفردات راغب آمده است:

الكفر في اللغة: ستر الشيء، و وصف الليل
بالكافر لستره الأشخاص، والزراع لستره البذر في
الأرض...، كفر النعمة و كفرانها: سترها بترك
أداء شكرها؛^۱

کفر در لغت پوشیده شدن چیزی است، شب
را هم به خاطر این‌که اشخاص و اجسام را

۱. مفردات ألفاظ القرآن: ۷۱۴، «کفر».

با سیاهی اش می پوشاند با واژه - کافر -
 وصف کرده اند و زارع را هم که پیوسته بذر و
 دانه را در زمین می افشاند و در خاک پنهان
 می کند - کافر - گویند، ... کفر النعمة و
 کفرانها: پوشیده داشتن نعمت ها با ترک
 شکرگزاری است.

ابن اثیر در نهاییه آورده است:

أصل الكفر: تغطية الشيء تغطية تستهلكه؛^۱

اصل کفر، پوشاندن چیزی است به نحوی که
 کاملاً آن را محو کند.

و فیومی در مصباح نوشته است:

كَفَّرَ الشَّيْءَ إِذَا غَطَّاهُ، وَ هُوَ أَصْلُ الْبَابِ وَ يُقَالُ

لِلْفَلَّاحِ كَافِرٌ؛ لِأَنَّهُ يَكْفُرُ الْبَذْرَ أَي يَسْتَرُهُ؛^۲

- كَفَّرَ الشَّيْءَ - برای وقتی است که چیزی را

پوشانند که این اصل باب است به همین

جهت به کشاورز کافر گفته می شود، زیرا که

او - یکفر البذر - یعنی دانه را می پوشاند.

ابن فارس در مقاییس می گوید:

۱. النهاية ۴: ۱۸۷.

۲. المصباح المنیر ۲-۱: ۵۳۵.

كفر... أصل صحيح يدلّ على معنی واحد، وهو
الستر والتغطية...، ويقال: الزارع كافر؛ لأنّه
يغطّي الحبّ بتراب الأرض؛^۱

- كفر - یعنی ماده کاف و فاء و راء بر معنای
واحدی دلالت می‌کند که عبارت است از پوشاندن
و پوشش... و به کشاورز کافر گفته می‌شود؛ چون
او دانه را به خاک زمین می‌پوشاند.
در صحاح آمده است:

الكافر: الليل المظلم؛ لأنّه ستر كل شيء بظلمته...،
قال ابن السكّيت: ومنه سمّي الكافر؛ لأنّه يستر نعم
الله عليه... والكافر: الزارع؛ لأنّه يغطّي البذر
بالتراب؛^۲

شب تاریک، کافر است چرا که همه چیز را
به تاریکی اش می‌پوشاند... ابن سکیت گفته
است: به همین جهت کافر را کافر گویند، زیرا
که او هم نعمت‌های خدا بر خودش را
می‌پوشاند. و کشاورز کافر است، چون او دانه
را با خاک می‌پوشاند.

۱. معجم مقاییس اللغة ۵: ۱۹۱، «کفر».

۲. الصحاح ۲: ۸۰۸، «کفر».

از آنچه از اهل لغت بیان کردیم معنای کفر و وجه تسمیه کافر روشن شد که ستر و پوشاندن است و این معنا تحقق پیدا نمی‌کند مگر بعد از علم و دانایی به آنچه که مستور و پوشانده می‌شود و در حقیقت کافر، ساتر و پوشاننده است؛ چون که آنچه از حق و حقیقت دانسته مخفی کرده و با اظهار اباطیل آن را پوشش می‌دهد؛ اما فرد جاهلِ قاصر اصلاً توجه و التفاتی نسبت به آنچه حق است ندارد تا آن را بپوشاند و چیزی جز همان عقاید باطله خویش در نزد خود ندارد که این عقاید، آن را پوشش دهد. و اگر منصفانه و با دقت و بدون تعصبات مذهبی به این مسأله بنگریم حق مطلب همین است.

واژه «کفر» و «کافر» در قرآن

در قرآن کریم کفر به «تقصیر» و کافر به «مقصر» پیوند خورده است و آیاتی که در آن بحثی از کفار مطرح شده مقصر از آنها را بیان فرموده است؛ چرا که عذاب فرد قاصر از منظر عقل قبیح و از نظر شرع ممنوع است؛ به این جهت که ادله برائت در همین

قرآن کریم آمده است:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۱؛

و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد،
مگر آنکه پیامبری مبعوث کنیم (تا حقایق را
بیان کند).

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً آتَمًا﴾^۲؛

خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که
به او داده تکلیف نمی‌کند.

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۳؛

خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی‌اش
تکلیف نمی‌کند.

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن

بَيْنَةٍ﴾^۴؛

تا آنها که گمراه می‌شوند از روی اتمام حجت
باشد و آنها که هدایت می‌یابند از روی دلیل
روشن باشد.

۱. سوره اِسْرَاء، آیه ۱۵.

۲. سوره طَلَق، آیه ۷.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۴. سوره انفال، آیه ۴۲.

و روایاتی مانند «حدیث رفع» و «حدیث سعه» که بر براءت شرعی دلالت می‌کنند نیز بر این مطلب گواه‌اند؛ بنابراین ادله براءت شرعی از کتاب و سنت همه حاکی از آن است که مراد از کفار در آیات قرآن مقصرین آنهاست.

همچنین عقل به حکم قاعده «قبح عقاب بلا بیان» عذاب و عقاب کفار قاصر را قبیح می‌داند؛ یعنی به ملازمه عقلیه و از باب قبح عقاب بلا بیان می‌فهمیم هر جایی که در قرآن عذاب و کفر کنار هم آمده است، منظور کفر از روی انکار و جحد بعد از علم و شناخت است؛ چرا که قرآن خلاف عقل چیزی را بیان نمی‌کند.

بنابراین اگر عذاب و یا چیزی شبیه آن در قرآن برای کافر آمده است، شامل غیر مسلم قاصر نمی‌شود، بلکه شامل کسی می‌شود که بتواند او را عذاب کرد و آن هم کسی است که می‌داند و پی به حقانیت اسلام برده و در عین حال انکار می‌کند.

اکنون بنگرید به بعضی از آیات قرآن که در آن

واژگان «کفر»، «کافر» و برخی مشتقات آن به کار رفته است و به خوبی در این آیات پیداست که کفری که از روی تقصیر باشد، مراد و منظور بوده و احکامی که بر آن مترتب شده؛ اعم از عذاب و لعنت و... فقط بر این دسته از کفار حمل می‌شود و اصلاً بسیاری از کارهایی که از کفار در این آیات ذکر شده مربوط به کسانی است که از روی دانایی و با علم و شناخت حق و حقایق مرتکب آن کارها شده‌اند و جای هیچ شک و شبهه‌ای را باقی نمی‌گذارد که این کفر، کفر از روی تقصیر است. کارهایی چون قتل انبیا، انکار بعد از شناخت حق، صدّ عن سبیل الله و... به عنوان نمونه به این آیات بنگرید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛^۱

کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.

۱. سوره بقره، آیه ۶.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱

و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾^۲

کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود!

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۳

کسانی که کافر شدند، و (مردم را) از راه خدا بازداشتند، در گمراهی دوری گرفتار شده‌اند. و نیز بنگرید به آیات ۸۹ و ۹۰ سوره بقره، ۳ سوره توبه، ۳۷ و ۱۰۲ و ۱۴۰ سوره نساء، ۴ سوره یونس.

و به طور کلی می‌توان گفت: هر جایی که خداوند

۱. سوره بقره، آیه ۳۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۶۱.

۳. سوره نساء، آیه ۱۶۷.

تبارک و تعالی در قرآن وعده عذاب و امثال آن داده است، نوعی تقصیر، جحد و انکار و معاندت و خصومت در آن از طرف کفار نهفته است. وگرنه همان طور که در ابتدای همین بحث گذشت به حکم دیگر آیات قرآن و روایت معصومین علیهم السلام که دلالت بر برائت شرعی می‌کرد و به حکم عقل یعنی قاعده «قبح عقاب بلا بیان» عذاب جاهلین قاصر قبیح است، و صدور چنین فعلی از حضرت حق جلّ و علا محال است.

واژه «کفر» و «کافر» در روایات

آنچه که در بعضی روایات آمده نشان می‌دهد که «کفر» فقط با جحد و انکار با علم به حقایق معنا پیدا می‌کند؛ مانند روایت عبدالرحیم قصیر:

وَلَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ وَالِاسْتِحْلَالُ؛^۱

انسان را به سوی کفر نمی‌برد، مگر انکار و

استحلال.

و صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام:

۱. الکافی ۲: ۲۷، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة ۲۸: ۳۵۴، حدیث ۵۰.

كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِقْرَارُ وَالتَّسْلِيمُ فَهُوَ الْإِيْمَانُ وَ كُلُّ
شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِنْكَارُ وَالْجُحُودُ فَهُوَ الْكُفْرُ؛^۱

هر چیزی که اقرار و تسلیم موجب آن باشد،
پس همانا ایمان است، و هر چیزی که انکار و
جحد موجب آن باشد، پس همانا کفر است.

و صحیحہ زرارہ از امام صادق علیہ السلام:

لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَ لَمْ يَجْحَدُوا لَمْ
يَكْفُرُوا؛^۲

اگر بندگان خدا و انسان‌ها نسبت به چیزی که
نمی‌دانند توقف کرده و انکار نکنند، کافر نیستند.
همچنین محمد بن مسلم می‌گوید: من سمت چپ
امام صادق علیہ السلام و زرارہ سمت راست حضرت نشسته
بودیم که ابوبصیر وارد شد و از آن حضرت سؤال
کرد: نظر شما درباره کسی که در خدا شک کند،
چیست؟ حضرت فرمود: کافر است ای ابا محمد!
ابوبصیر پرسید: اگر در رسول خدا شک کند،
چه؟ حضرت فرمود: کافر است. سپس امام

۱. الکافی ۲: ۳۸۷، حدیث ۱۵؛ وسائل الشیعة ۱: ۳۰، حدیث ۱.

۲. الکافی ۲: ۳۸۸، حدیث ۱۹؛ وسائل الشیعة ۲۷: ۱۵۸، حدیث ۱۱.

صادق علیه السلام به زراره نگاهی کرد و فرمود: همانا کافر می شود اگر انکار کند.^۱

در بعضی از روایات نیز مقصّرین از کفار و آنهایی که با علم به حقانیت اسلام، آن را انکار کرده و یا این که عالماً و عامداً از روی لجاجت اقدام به دشمنی کرده و عناد می ورزند، مستحق عذاب معرفی شده اند، نه همه کفار؛ مثل روایت منقول در فقیه:

...اللّٰهُمَّ عَذِّبْ كُفْرَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ، الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ

سَبِيلِكَ وَيُحَدِّثُونَ آيَاتِكَ وَيَكْذِبُونَ رِسْلَكَ...^۲

خدایا! کفار اهل کتاب را که از پوئیدن راه تو مانع می شوند و آیات تو را انکار می کنند و پیامبران را مورد تکذیب قرار می دهند، عذاب و عقاب فرما.

این که «کفره» به اهل کتاب اضافه شده و بعد به

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِسًا عَنْ يَسَارِهِ وَ زُرَّارَةَ عَنْ يَمِينِهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ، فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِيمَنْ شَكَى فِي اللَّهِ، فَقَالَ: كَافِرٌ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! قَالَ: فَشَكَى فِي رَسُولِ اللَّهِ؟! فَقَالَ كَافِرٌ، قَالَ: ثُمَّ انْفَتَحَ إِلَيَّ زُرَّارَةُ، فَقَالَ: إِنَّمَا يَكْفُرُ إِذَا جَحَدَ. (الكافي) ۲: ۳۹۹، حديث ۳؛ وسائل الشيعة ۲۸: ۳۵۶، حديث ۵۶).

۲. من لا يحضره الفقيه ۱: ۴۳۲.

عنوان کسانی که مانع راه خدا و منکر آیات خدا و تکذیب کنندگان پیامبران او معرفی شده‌اند، همگی نشانگر این است که اینها در کفر خود تقصیر دارند و همین‌ها؛ یعنی مقصّرین از اهل کتاب با اوصافی که ذکر شد، مورد درخواست عذاب الهی قرار گرفته‌اند، نه مطلق آنان.

و در روایتی دیگر محمد بن ابی عمیر می‌گوید: از حضرت امام کاظم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

لا یخلّد الله فی النار إلاّ اهل الکفر والجحود...؛^۱

خداوند کسی را در آتش و جهنم جاودان نمی‌کند؛ مگر اهل کفر و جحود... .

همین که در این روایت، حضرت خلود در عذاب الهی را منوط به کفر و جحود می‌فرمایند دلالت بر این می‌کند که مراد و منظور حضرت کفر از روی تقصیر و عناد است؛ یعنی کفر در قرآن و اخبار معصومین علیهم السلام به جحود و انکار و تبعیت از هوا که موجب تقصیر در عدم اسلام و کفر می‌شود، اطلاق

۱. التوحید: ۴۰۷، حدیث ۶.

می‌شود - که عذاب و لعنت الهی شامل این دسته می‌شود - نه عدم اسلامی که از روی قصور و آن هم از روی جهل و نادانی بوده است؛ زیرا همان‌طور که گفته شد عذاب و خلود در آن به موجب کفر با قصور و از روی جهل و نادانی با عدالت خداوند سازگار نیست.

کلام حدیقة الأصول درباره قصور و تقصیر کفار

مرحوم صاحب حدیقة الأصول چه زیبا و رسا در حاشیه خود بر کتاب قوانین میرزای قمی، ذیل قانون «عدم جواز تقلید در اصول دین» آورده است:

بل نقول: يظهر من لفظ الكافر هو المقصر، فيكون القاصر خلاف الظاهر وخلاف المتبادر من هذا اللفظ، فيكون محكوماً بعدم إرادته منه. ووجه الظهور أنّ الكافر مشتقّ من الكفر؛ بمعنى الستر، وهو فعل اختياريّ صادر عن قصد وشعور، فلا بدّ أن يكون المراد من الكافر من يكون كفره كذلك، ولا يكون ذلك إلا كفر المقصر، لا القاصر، فإنّ كفر القاصر انكفار لا كفر؛ نظير الفرق بين

الاستتار والستر، والانجعال والجعل، والانكسار
والكسر، فتدبر^۱؛

می‌گوییم ظاهر از لفظ «کافر» مقصر از آن
است، پس قاصر خلاف ظاهر و خلاف متبادر
از این لفظ است. بنابراین قطعاً از لفظ «کافر»
قاصر اراده نشده است. و وجه این ظهور،
اشتقاق لفظ «کافر» از کفر است که به معنای
پوشاندن است و این پوشاندن، فعلی اختیاری
از روی قصد و فهم است. فلذا منظور از کافر
کسی است که کفرش از روی قصد و فهم
باشد و این چنین نیست مگر کفر فرد مقصر
نه فرد قاصر؛ زیرا کفر فرد قاصر انکفار است؛
یعنی چیزی بر او پوشانده شده است، نه
این‌که او چیزی را می‌پوشاند؛ مانند فرق بین
استتار و ستر که در اولی چیزی پوشانده
می‌شود و در دومی چیزی را می‌پوشانند، و
مانند فرق بین انجعال و جعل که در اولی
چیزی قرار داده می‌شود و در دومی چیزی را

۱. حدیقة الأصول، تعلیقة علی قوانین الأصول ۲: ۱۷۰.

قرار می دهند، و مانند فرق بین انکسار و کسر که در اولی چیزی شکسته می شود و در دومی چیزی را می شکنند.

کلام امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ درباره قصور و تقصیر کفار

امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ در این باره این گونه فرموده است:

لأن أكثرهم - إلا ما قلّ وندر - جهّال قاصرون لا مقصرون: أما عوامهم فظاهر؛ لعدم انقذاح خلاف ما هم عليه من المذاهب في أذهانهم، بل هم قاطعون بصحة مذهبهم وبطلان سائر المذاهب، نظير عوام المسلمين، فكما أنّ عوامنا عالمون بصحة مذهبهم وبطلان سائر المذاهب، من غير انقذاح خلاف في أذهانهم لأجل التلقين والنشوء في محيط الإسلام، كذلك عوامهم من غير فرق بينهما من هذه الجهة، والقاطع معذور في متابعة قطعه ولا يكون عاصياً وأثماً، ولا نصحّ عقوبته في متابعته.

وَأما غير عوامهم، فالغالب فيهم أنّه بواسطة التلقينات من أول الطفوليّة والنشوء في محيط الكفر صاروا جازمين و معتقدين بمذاهبهم الباطلة،

بحيث كلما ورد على خلافها ردّوها بعقولهم
المجبولة على خلاف الحقّ من بدو نشوهم.
فالعالم اليهودي والنصراني كالعالم المسلم لا يرى
حجّة الغير صحيحة وصار بطلانها كالضروري
له؛ لكون صحّة مذهبه ضروريّة لديه لا يحتمل
خلافه. نعم، فيهم من يكون مقصراً لو احتمل
خلاف مذهبه وترك النظر إلى حجّته؛ عناداً أو
تعصّباً، كما كان في بدو الإسلام في علماء اليهود
والنصارى من كان كذلك.

وبالجملة، إنّ الكفّار كجهّال المسلمين منهم قاصر،
وهم الغالب، ومنهم مقصّر. والتكاليف أصولاً
وفروعاً مشتركة بين جميع المكلفين عالمهم وجاهلهم،
قاصرهم ومقصّرهم. والكفّار معاقبون على الأصول
والفروع لكن مع قيام الحجّة عليهم لا مطلقاً، فكما
أنّ كون المسلمين معاقبين على الفروع ليس معناه
أنّهم معاقبون عليها؛ سواء كانوا قاصرين أم
مقصّرين، كذلك الكفّار طابق النعل بالنعل بحكم
العقل وأصول العدليّة؛^١

١. مكاسب محرّمه ١: ٢٠٠.

برای این که اکثر کفار مگر عده کمی از آنها جاهل قاصرند نه مقصّر. اما قصور عوام آنها که روشن است؛ چرا که خلاف عقیده‌ای که دارند در ذهن‌شان خطور نمی‌کند، بلکه به صحّت مذهب خود و بطلان سایر مذاهب قطع و یقین دارند، مانند عوام مسلمانان. پس همان‌طور که عوام ما (مسلمانان) به صحّت مذهب خود و بطلان سایر مذاهب بدون‌خطور هیچ‌خلافی در ذهن‌شان قطع و یقین دارند - به جهت تلقین و رشد و نمو در محیط اسلام - همچنین است عوام از کفار، و در این جهت هیچ‌فرقی بین آنها نیست. چون کسی که قطع و یقین به چیزی دارد در پیروی از قطع و یقین خود معذور بوده و عاصی و گناهکار نخواهد بود و عقوبتش در این متابعت و پیروی - از قطع - صحیح نیست.

و اما غیر عوام از آنها اکثراً به جهت نشو و نما در محیط کفر و به واسطه تلقینات از اول طفولیت، به مذاهب باطل خود قطع و یقین

پیدا کرده و - به صحت آن - معتقد شده‌اند به طوری که هر چه برخلاف آن - اعتقادات - وارد شود، با عقل‌هایی که برخلاف حق از بدو نشأت‌شان تکوین یافته، رد می‌کنند.

بنابراین عالم یهودی و نصرانی مثل عالم مسلمان دلیل غیر خود را صحیح نمی‌داند و بطلان آن نزد او مثل ضروریات برای اوست؛ چرا که صحت مذهب خودش برای او از ضروریات گشته و احتمال خلافش را هم نمی‌دهد. بله در میان ایشان، افراد مقصری نیز هستند البته اگر احتمال خلاف بدهند ولی از روی تعصب و عناد، پی حجت و دلیل مخالف را بگیرند؛ هم‌چنان که در صدر اسلام در بین علمای یهود و نصاری چنین افرادی بوده‌اند.

و خلاصه این‌که کفار مانند جهّال مسلمانان هستند که در میان آنها قاصر - که اکثریت را تشکیل می‌دهند - و همچنین مقصر وجود دارد. و تکالیف چه در ناحیه اصول دین و چه در ناحیه فروع دین بین همه مکلفین

مشترک است، چه عالم و چه جاهل و چه قاصر و چه مقصّر. و کفار هم بر اصول و فروع دین عقاب می‌شوند ولی در صورتی که حجت بر آنها قائم شود نه مطلقاً. و همان‌طور که معاقب بودن مسلمانان در فروع به معنای معاقب بودن در هر صورت - چه قاصر باشند و چه مقصّر - نخواهد بود، کفار نیز عیناً به صورت مطلق معاقب نیستند چرا که عقل و اصول عدلیه چنین حکمی می‌کند.

کلام شهید مطهری رحمته‌الله پیرامون قاصرین و مقصّرین غیر مسلمان

شهید مطهری رحمته‌الله در این باره فرموده است:

ما معمولاً وقتی می‌گوییم فلان کس مسلمان است یا مسلمان نیست، نظر به واقعیت مطلب نداریم. از نظر جغرافیایی، کسانی را که در یک منطقه زندگی می‌کنند و به حکم تقلید و وراثت از پدران و مادران مسلمانند، مسلمان می‌نامیم و کسانی دیگر را که در شرایط دیگر

زیسته‌اند و به حکم تقلید از پدران و مادران
وابسته به دینی دیگر هستند یا اصلاً بی‌دینند،
غیر مسلمان می‌نامیم.

باید دانست این جهت ارزش زیادی ندارد،
نه در جنبه مسلمان بودن و نه در جنبه
نامسلمان بودن و کافر بودن. بسیاری از ماها
مسلمان تقلیدی و جغرافیایی هستیم، به این
دلیل مسلمان هستیم که پدر و مادرمان
مسلمان بوده‌اند و در منطقه‌ای به دنیا آمده و
بزرگ شده‌ایم که مردم آن مسلمان بوده‌اند.
آنچه از نظر واقع، با ارزش است، اسلام
واقعی است و آن این است که شخص قلباً در
مقابل حقیقت تسلیم باشد، در دل را به روی
حقیقت گشوده باشد تا آنچه را که حق است،
پذیرد و عمل کند و اسلامی که پذیرفته
است، بر اساس تحقیق و کاوش از یک طرف
و تسلیم و بی‌تعصبی از طرف دیگر باشد.

اگر کسی دارای صفت تسلیم باشد و به عللی
اسلام بر او مکتوم مانده باشد و او در این باره

بی تقصیر باشد، هرگز خداوند او را معذب
 نمی‌سازد، او اهل نجات از دوزخ است...^۱
 و نیز در جایی دیگر این گونه فرموده است:

به نظر حکمای اسلام از قبیل بوعلی و
 صدرالمتألهین، اکثریت مردمی که به حقیقت
 اعتراف ندارند، قاصرند نه مقصّر؛ چنین
 اشخاصی اگر خداشناس نباشند، معذب
 نخواهند بود - هر چند به بهشت هم نخواهند
 رفت - و اگر خداشناس باشند و به معاد
 اعتقاد داشته باشند و عملی خالص قربه‌إلی
 الله انجام دهند، پاداش نیک عمل خویش را
 خواهند گرفت. تنها کسانی به شقاوت کشیده
 می‌شوند که مقصّر باشند نه قاصر».^۲

و در کتاب حق و باطل نوشته است:

شما اگر به همین مسیحیت تحریف شده نگاه
 کنید و بروید در دهات و شهرها، آیا هر
 کشیشی را که می‌بینید، آدم فاسد و کثیفی

۱. مجموعه آثار ۱: ۲۹۳؛ و عدل الهی: ۲۶۹.

۲. همان: ۳۴۲؛ و عدل الهی: ۳۱۸.

است؟ والله میان همین‌ها صدی هفتاد
 هشتادشان مردمی هستند با یک احساس
 ایمانی و تقوا و خلوص که به نام مسیح و
 مریم، چقدر راستی و تقوا و پاکی به مردم
 داده‌اند، تقصیری هم ندارند؛ آنها به بهشت
 می‌روند، کشیش آنها هم به بهشت می‌رود.
 پس حساب روحانیت حاکم فاسد مسیحی و
 پاپ‌ها را باید از اکثریت مبلغین و پیروان
 مسیح جدا کرد.^۱

کرامت ذاتی انسان‌ها

علاوه بر آنچه گفته شد، چنین احکامی را
 نمی‌توان با اصل کرامت ذاتی انسان سازگار دانست؛
 چرا که از نظر اسلام، اصل و ذات تمام انسان‌ها
 ارزشمند بوده و عقیده و مذهب و سایر گرایش‌های
 فکری از عوارض آن است و همان‌طور که رنگ،
 نژاد، قومیت، غنی، فقر و... موجب برتری و امتیاز
 نمی‌شود، عقیده و مذهب نیز موجب برتری و

۱. همان: ۴۳۹؛ و حق و باطل ۱: ۵۱.

برخورداری از امتیازات در هیچ امری؛ چه برسد به احکام، نخواهد شد.

چگونه چنین امری را می‌توان به اسلام عزیز نسبت داد و حال آنکه در قرآن کریم خداوند تبارک و تعالی به صراحت از کرامت همه انسان‌ها سخن گفته است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۱

ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را در صحرا و دریا و بر مرکب‌های راهوار، سوار کردیم و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم.

این معنا در لسان معصومین علیهم‌السلام نیز مورد توجه

بوده است:

الناس كأسنان المشط سواء؛^۲

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. من لا يحضره الفقيه ۴: ۲۷۲.

مردم مانند دندان‌های شانه مساوی هستند.
و موارد دیگر که در صفحات بعدی به آن
خواهیم پرداخت.

تعامل با غیر مسلمانان از منظر روایات

روایات زیادی داریم که معصومین علیهم‌السلام همه
پیروان خود را به ارتباط و برخورد مناسب با دیگران
توصیه می‌کنند تا این مسأله موجب تشویق و ترغیب
آنها به مذهب حق گشته و از این راه، راه‌های
آشنایی و سپس شناخت این بزرگواران برای دیگران
نیز فراهم گردد.

در روایتی امام صادق علیه‌السلام خطاب به پیروان خود
این‌گونه می‌فرماید:

كونوا دعاة للناس بالخير بغير ألسنتكم ليروا منكم
الاجتهاد والصدق والورع؛^۱

مردم را با غیر زبان‌تان (با اعمال‌تان) به
خوبی‌ها دعوت کنید تا از شما سعی و

۱. وسائل الشیعة ۱۲: ۱۶۲، کتاب الحج، أبواب أحكام العشرة، باب

۱۰۸، حدیث ۱.

کوشش و راستی و پرهیزگاری ببینند.
 در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در میان جمعی
 از شیعیان می‌فرماید:

كونوا لنا زیناً ولا تكونوا علينا شیناً، قولوا للناس
 حسناً واحفظوا ألسنتكم وكفوها عن الفضول و
 قبح القول؛^۱

برای ما زینت باشید نه باعث زشتی و
 کراهت، با مردم سخن نیک بگویید و زبان‌تان
 را نگاه دارید و از زیاده‌گویی و زشت‌گویی
 خود را نگه دارید.

و نیز در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در مقام
 توصیه فرموده است:

كونوا لنا زیناً ولا تكونوا علينا شیناً، حبیبونا إلى
 الناس ولا تبغضونا إلیهم فجرّوا إلینا كلّ مودة،
 وادفعوا عنّا كلّ شرّ... الحدیث؛^۲

برای ما زینت باشید، و مایه ننگ بر ما

۱. وسائل الشیعة ۱۲: ۱۹۳، کتاب الحجّ، أبواب أحكام العشرة، باب
 ۱۱۹، حدیث ۱۷.

۲. وسائل الشیعة ۱۲: ۸، کتاب الحجّ، أبواب أحكام العشرة، باب ۲،
 حدیث ۸.

نباشید، ما را نزد مردم محبوب سازید و ما را
 نزد ایشان مبعوض نسازید. همه دوستی‌ها و
 محبت را به طرف ما جلب کنید و هر حرف
 زشت و ناپسندی را از ما دور کنید.

بسیار واضح و روشن است که در این روایات
 حضرت از پیروان خود خواسته است که در تعامل
 غیر هم‌کیشان خود به این توصیه‌ها عمل کنند. یعنی
 وقتی با یک غیر شیعی و یا غیرمسلمان برخورد
 می‌کنید به طوری رفتار کنید که مایه زینت و افتخار
 و سربلندی امامان خود باشید نه مایه سرافکنندگی و
 خجلت و کراهت ایشان. و حضرت از پیروان خود
 خواسته است که به هر چه موجب زیادی محبت و
 مودت ایشان در بین غریبه‌ها می‌شود عمل کرده و از
 هر چه موجبات نارضایتی و بغض آن حضرات را
 فراهم می‌کند، اجتناب و دوری ورزند. به همین جهت
 از آنها خواسته‌اند که در هنگام تعامل با آنها، نیکو
 سخن بگویند و مواظب زبان‌های خویش باشند و از
 زیاده‌گویی و زشت‌گویی پرهیز کنند تا نشانه‌های

سعی و کوشش (در دینداری) و راست کرداری و پرهیزگاری در رفتار آنها نمایان باشد.

چرا می‌گوییم حضرت این توصیه‌ها را در تعامل شیعیان با غیر هم‌کیشان خود فرموده‌اند؟ زیرا اولاً: در تمامی این روایات از لفظ «ناس» استفاده شده و به طور معمول این تعبیر وقتی به کار برده می‌شود که مخالفین شیعیان و یا مطلق انسان‌ها اعم از مسلمان و غیر مسلمان اراده شده باشد. ثانیاً: حضرت در روایت اخیر خود فرموده‌اند: ما را در نزد مردم محبوب گردانید و پیش آنها مبعوض نسازید. طبیعی است که حضرت نزد اصحاب و پیروان خود محبوب بوده و مبعوض نیستند، بلکه این مخالفین هستند که احتیاج به جلب محبت و دفع نسبت‌های ناروا دارند. از آنچه گفتیم روشن می‌شود: به طور قطع و یقین جواز غیبت مخالفین و غیر مسلمانان نه تنها موجب افزایش و ارتقای محبت به حضرات معصومین علیهم‌السلام نشده که حتی موجب وهن و کراهت به آن حضرات نیز می‌شود؛ چرا که وقتی پیروان سایر مذاهب و

ادیان مشاهده کنند که بدگویی، ناسزاگویی و بردن آبروی دیگران از سوی بزرگان یک کیش و مذهب جایز شمرده می‌شود، تنفّر و اشمئزاز از آنها پیدا می‌کنند و این دقیقاً نقطه مقابل آن چیزی است که حضرات معصومین علیهم‌السلام در پی آن هستند و آن را به اصحاب و شیعیان خود توصیه اکید نموده‌اند و یقیناً مواردی چون غیبت، سبّ و تهمت از مصادیق بارز و اتمّ زیاده‌گویی و زشت‌گویی است و نمونه روشن عدم کنترل زبان است که همه اینها مورد نهی آن بزرگواران علیهم‌السلام به طور کلّ و بالاخص در مواجهه و تعامل با غیر هم‌کیشان قرار گرفته است.

نمونه‌های عملی رفتار معصومین علیهم‌السلام با مخالفین و غیر مسلمانان

چگونه می‌توان چنین حکمی را پذیرفت در حالی که نمونه‌های زیادی از سیره عملی ائمه معصومین علیهم‌السلام در برخورد با مخالفین و پیروان سایر ادیان نقل شده که کاملاً با چنین برخوردهایی

متفاوت است. برای نمونه به چند مورد، در ذیل اشاره گردد:

در روایتی نقل شده:

حضرت امیر علیه السلام به پیر مرد نصرانی که در بین مردم گدایی می‌کرد برخوردند و از وضعیت او سؤال کردند، اصحاب گفتند: مردی است نصرانی! حضرت فرمودند: تا جوان و توانمند بود از او کار کشیدید و اکنون که پیر و عاجز شده است او را به حال خود رها کرده‌اید؟ و دستور دادند از بیت‌المال تأمین شود؛

مرّ شیخ مکفوف یسأل، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: ما هذا؟ قالوا: يا أمير المؤمنين نصراني، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: استعملتموه حتى إذا كبر و عجز منعموه، أنفقوا عليه من بيت المال.^۱

این نکته قابل پذیرش نیست که بزرگان علیهم السلام و بزرگوارانی که نسبت به مسایل مالی یک غیرمسلمان این چنین حساسیت نشان می‌دهند و دستور تأمین

۱. وسائل الشیعة ۱۵: ۶۶، کتاب الجهاد، أبواب جهاد العدو و ما یناسبه، باب ۱۹، حدیث ۱.

وی از بیت‌المال را صادر می‌کنند حکم به جواز هتک حیثیت و عرض و آبروی او دهند. و اصلاً نفس این عمل به منظور حفظ آبرو و شخصیت آن پیرمرد نصرانی انجام شده است.

و نیز از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است:

هنگامی که بعضی از لشکریان معاویه در جنگ صفین توسط یاران حضرت مورد سبّ قرار گرفتند، آن حضرت با ناراحتی فرمودند: من دشنام دادن و سبّ شما آنان را خوش ندارم، ولی اگر شما به جای این کار کردارشان را توصیف و حالات آنان را بیان می‌کردید به سخن راست نزدیک‌تر و عذر شما پذیرفته‌تر بود؛ به جای سبّ و دشنام می‌گفتید: خدایا! خون ما و آنان را حفظ کن و بین ما و آنان را اصلاح فرما و آنان را هدایت کن تا افراد نادان حق را بشناسند؛

إني أكره لكم أن تكونوا سبّيين، ولكنكم لو وصفتم أفعالهم و ذكرتم حالهم كان أصوب في القول و أبلغ

في العذر، و قلتم مكان سبكم إياهم: اللهم احقن
دمائنا و دمائهم و أصلح ذات بيننا و بينهم، و اهدهم
من ضلالتهم حتى يعرف الحق من جهله.^۱

وقتی حضرت امیر علیه السلام به افراد محارب که با او
می جنگیدند چنین برخورد می کرد و اجازه تعرض به
حیثیت و آبروی آنان را نمی داد، بدیهی است نسبت
به سایر کسانی که صرفاً پیرو دین و مذهبی دیگرند و
از روی قصور و جهل و نادانی و نه از روی عناد و
لجاجت به آن معتقد شده اند، حساسیت و اهتمام
بیشتری نشان خواهند داد.

امامانی که مردن مرد مسلمان برای خلخال
در آوردن غارتگران اموی از پای زن یهودی را غیر
قابل ملامت می دانند، آیا می پذیرند که حیثیت و
آبروی غیر هم کیشان که از روی قصور و جهل و
نادانی دین و مذهب دیگری را پذیرفته اند مورد
تعرض و دست درازی قرار گیرد؟! غیر شیعیان و غیر
مسلمانانی که در پایبندی به عقیده خود عناد، دشمنی

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۰۶.

و لجاجتی به خرج نداده‌اند.

وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى
الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةَ فَيَتَنَزَّعُ حِجْلَهَا
وَ قُلْبَهَا وَ قَلَائِدَهَا وَ رُعْثَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا
بِالِاسْتِرْجَاعِ وَ الْإِسْتِرْحَامِ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَافِرِينَ مَا
نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلِمٌ وَ لَا أَرِيْقَ لَهُمْ دَمٌ، فَلَوْ أَنَّ
أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ
مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا؛^۱

به من خبر رسیده است که یکی از آنها بر زن
مسلمانی داخل شده و دیگری، بر زنی از اهل
ذمه، و خلخال و دستبند و گردنبند و
گوشواره‌های آنان را ربوده‌اند. درحالی که
هیچ مدافعی جز گریه و التماس کردن
نداشته‌اند. آنها پیروزمندانه، با غنایم بسیار،
بی آنکه زخمی بردارند، یا قطره‌ای از
خونشان ریخته شود، بازگشته‌اند. اگر مرد
مسلمانی پس از این رسوایی از اندوه بمیرد،
شایسته ملامت نیست بلکه در دیده من

۱. همان: خطبه ۲۷.

سزاوار آنست.

از دیدگاه امام علی علیه السلام، صفت انسان بودن به تنهایی کافی بود که شخص را محترم بداند و دوست بدارد و در باره اش مهر بورزد و حقش را تباه نسازد. او خطاب به مالک می نویسد:

واشعر قلبک الرحمة للرعية والمحبة لهم واللفظ بهم...، فإثم صنفاً: إما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق؛^۱

قلب خود را نسبت به مردم لبریز از رحمت و محبت و لطف به آنان بکن...؛ زیرا مردم یا همکیشان تو هستند یا هموعان تو. به طور قطع و یقین دستور رحمت، محبت و لطف به هموعان با جواز غیبت و عیب‌گویی که نوعی ظلم است، سازگار نبوده و برای آن دسته روایات که موهم این حکم است، باید محملی دیگر بیان کرد. در ادامه روایتی را ببینید که نشانگر سیره عملی آن حضرات علیهم السلام با پیروان دیگر ادیان است:

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۵۳.

أَنَّ أمير المؤمنين عليه السلام صاحب رجلاً ذمياً فقال له
الذمي: أين تريد يا عبدالله؟ قال: أريد الكوفة،
فلما عدل الطريق بالذمي عدل معه
أمير المؤمنين عليه السلام - إلى أن قال: - فقال له الذمي: لم
عدلت معي؟ فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: هذا من
تمام حسن الصحبة أن يشيع الرجل صاحبه هنيئة
إذا فارقه، وكذلك أمرنا نبينا... الحديث. وفيه
أن الذمي أسلم لذلك.^۱

حضرت امام صادق عليه السلام از پدرانش عليهم السلام نقل
می فرماید: که امیر المؤمنین عليه السلام با یک کافر
ذمی (که در پناه اسلام است) همراه شد، آن
مرد ذمی به آن حضرت گفت: ای بنده خدا
می خواهی به کجا بروی؟ فرمود: می خواهم
به کوفه بروم، (پس سر دو راهی رسیدند و
مرد ذمی به جای دیگری می رفت) چون راه
ذمی تغییر کرد، امیر المؤمنین عليه السلام نیز همراه او
به آن راه ادامه داد، مرد ذمی گفت: مگر
نمی خواستی به کوفه بروی؟ فرمود: چرا، ذمی

۱. وسائل الشیعة ۱۲: ۱۳۴، کتاب الحج، أبواب أحكام العشرة، باب

۹۲، حدیث ۱.

گفت: راه کوفه را رها کردی، فرمود: می دانم،
گفت: پس چرا با اینکه می دانی به راه من
آمدی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این از کامل
کردن خوش رفاقتی است که مرد رفیق
راهش را در هنگام جدایی، چند گامی بدرقه
کند، و این گونه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله به ما دستور
داده است، ذمی گفت این گونه دستور داده؟
فرمود: آری، ذمی گفت: پس به طور مسلم
هر که پیروی اش کرده به خاطر همین
کردارهای بزرگوارانه او بوده و من تو را گواه
می گیرم که پیرو دین تو و بر کیش شمایم. و
مرد ذمی با امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و همین
که او را شناخت، مسلمان شد.

این عظمت روح و سعه وجودی کجا و انتساب
جواز غیبت و سبّ و امثال این احکام به این
حضرات علیهم السلام کجا!!!

از این دست روایات نمونه های زیاد دیگری
می توان یافت که پذیرش چنین احکامی از قبیل
جواز غیبت، جواز سبّ و... را با چالش جدی

روبه‌رو می‌سازد؛ بلکه با تأمل و دقت بیشتر، ما را به سویی دیگر رهنمون می‌سازد که با روح رأفت و رحمت اسلامی سازگاری بیشتری دارد.

در پایان، سؤالی به ذهن‌خطور می‌کند که پاسخ آن با کمی دقت، تأمل برانگیز خواهد بود و آن این‌که:

اگر در جامعه‌ای متشکل از ادیان و فرقی و مذاهب مختلف زندگی می‌کنیم و ما غیبت و بدگویی و... غیر هم‌کیشان خود را جائز بشماریم، آیا باعث از بین رفتن هدف اصلی رسالت نبی مکرم ﷺ - که همان نهادینه کردن اخلاق فردی و اجتماعی است - نمی‌گردیم؟!

چرا که از یک طرف باعث اشاعه فحشا و منکر در جامعه‌ای که احتیاج به حفظ آرامش دارد، می‌شویم. در واقع با این کار موجبات برهم زدن آرامش و ایجاد بدبینی و سوءظن را فراهم آورده‌ایم، و از طرفی دیگر این کار ما باعث مقابله به مثل و تلافی از سوی دیگران شده و صادقاً و کاذباً موجب

هتک حرمت و حیثیت و آبروی ما و هم‌کیشان ما خواهد شد.

نتیجه‌گیری

با بررسی دقیق و موشکافانه و نگاهی نو به آیات و روایات و پرهیز از تعصبات و کنار گذاشتن ارتکازات ذهنی به این نتیجه می‌رسیم که دلایل حرمت غیبت شامل همه انسان‌ها می‌شود. و ادله‌ای که حرمت غیبت را فقط به شیعیان دوازده امامی اختصاص می‌دهد، ناتمام است.

بنابراین، غیبت همه انسان‌ها؛ اعم از شیعه و غیر شیعه، مسلمان و غیر مسلمان و حتی کفار مادامی که اعتقاد آنها از روی قصور و جهل باشد، حرام است. البته مسلمانان غیر شیعه و کفار اگر در اعتقاد خود تقصیر و یا جحد و انکار داشته باشند و یا با ما دشمنی ورزیده و عناد نمایند، مشمول حکم عدم حرمت نبوده و غیبت این دسته جایز خواهد بود.

منابع

قرآن كريم.

١. التوحيد، صدوق، محمد بن علي بن بابويه،
جامعه مدرسين، قم.
٢. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، شيخ
محمد حسن نجفي، دار إحياء العربي، بيروت.
٣. الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، شيخ
يوسف بحراني، انتشارات اسلامي وابسته به
جامعه مدرسين.
٤. حديقه الأصول (حديقه البساتين في شرح
القوانين)، قراچه داغی، ملّا محمد علي،
المبطوعة في ضمن القوانين.

۵. حق و باطل، شهید مطهری، مرتضی، انتشارات
صدرا، قم.
۶. الخصال، صدوق، محمد بن علی بن بابویه،
جامعه مدرسین، قم.
۷. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، حلّی، محمد
ابن ادريس، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به
جامعه مدرسین، قم.
۸. الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، جوهری،
اسماعیل بن حمّاد، دارالعلم للملایین، بیروت.
۹. عدل الهی، شهید مطهری، مرتضی، انتشارات
صدرا، قم.
۱۰. علل الشرائع، صدوق، محمد بن علی بن بابویه،
کتابفروشی داوری، قم.
۱۱. الکافی، کلینی، أبوجعفر، محمد بن یعقوب،
دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۱۲. کتاب الطهارة، شیخ انصاری، مرتضی بن محمد
امین انصاری، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ
انصاری، قم.
۱۳. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد
الأذهان، احمد مقدس اردبیلی، مؤسسه نشر
اسلامی، قم.

۱۴. مجموعه آثار، شهيد مطهری، مرتضى، انتشارات
صدرا، قم.
۱۵. مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نورى، مؤسسه
آل البيت، قم.
۱۶. مصباح الفقاهة (المكاسب)، سيد ابوالقاسم
موسوى خويى.
۱۷. المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، فيومى،
احمد بن محمد مقرى، منشورات دار الوافى، قم.
۱۸. معجم مقاييس اللغة، ابوالحسن، احمد بن فارس
زكريا، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، قم.
۱۹. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانى، حسين
بن محمد، دارالعلم - الدار السامية، لبنان -
سوريه.
۲۰. المكاسب المحرمه، امام خمينى، سيد روح الله
موسوى، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى.
۲۱. من لا يحضره الفقيه، صدوق، محمد بن على بن
بابويه، دار الكتب الاسلاميه، تهران.
۲۲. النهاية فى غريب الحديث والأثر، جزرى، ابن
أثير، مبارك بن محمد، مؤسسه مطبوعاتى
اسماعيليان، قم.

۲۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، شریف الرضی،

محمد بن حسین انتشارات هجرت، قم.

۲۴. وسائل الشیعة إلى تحصیل الشریعة، محمد بن

حسن حرّ عاملی، مؤسسه آل البيت لإحياء

الثراث، قم.